

آینه پژوهش

سال سی و ششم، شماره چهارم
مهر و آبان ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۴

۲۱۴

آینه پژوهش

سال سی و ششم، شماره چهارم
مهر و آبان ۱۴۰۴

Ayeneh-ye-

Pazhoohesh

Vol.36, No.4

Oct - Nov 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

214

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

ایلیا گرشویچ / سید احمد رضا قائم مقامی | رسول جعفریان | سید علی میرافضلی | فاطمه شاملو | مریم حسینی
لیلا عبدی خجسته / سمیع الله | عبدالجبار رفاعی / محمد سوری | مجید جلیسه | امید طبیب زاده
الیو برانکا فورتیه / روزچهر مصاحب | سید محمد حسین حکیم | آنتونیو پانایینو / لیلی وهرام
امیرخانی | حیدر عیوضی | زکی نجیب محمود / حمیدرضا تمدن | آریا طبیب زاده | رقیه فراهانی
حمید عطائی نظری | میلاد بیگدلو | علی راد | سیدرضا باقریان موحد | علی ایمانی ایمنی | جویا جهانبخش

لقبی اشکانی در سرود جان و اشاره‌ای به اصل لغت سارویه و سابقه نام تخت جمشید
نسخه خوانی (۴۲) | احمدشاد غزنوی و صدر کرمانی | محبوبیت سفرنامه‌های فرنک ناصرالدین شاه در
هندوستان متّحده | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۳)
چاپ نوشت (۲۱) | سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه ولیک (۳)
سخنان حکمت آمیز زبان فارسی در سفر به غرب | وقفنامه‌ای از آخرین روزهای زندگی شیخ بهایی
دو گزارش نجومی از کارنامه اردشیر بابکان (۳: ۴-۷؛ ۴: ۶-۷) | ماجرا کم کن؛ گزارش بیتی از حافظ
آینه‌های شکسته (۱۱) | داستان احیای اندیشه فلسفی در مصر | یادداشت‌های لغوی و ادبی (۶)
اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر | «و سخت عجب است کار گروهی از
فرزندان آدم!» | کتابی با عنوان حاصل الترجمان؟ | طومار (۱۳) | فیض گفتار نجف

کتاب شناسی دبیرستان البرز تهران

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش:

♦ قنیه الفتیان

♦ یادنامه استاد موسی اسوار



نسخه خوانی (۴۲)

رسول جعفریان

| ۱۷ - ۵۶ |

۱۷

آینه پژوهش | ۲۱۴

سال ۳۶ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۴

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر از چهل و دومین سلسله مقالات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را بررسی کرده است. برخی عناوین این متن‌ها عبارت‌اند از: تاریخ فوت یک عالم یک ضرب‌المثل عربی که نام طبرستان در آن آمده است یادداشتی از باستانی راد درباره مستوفی الممالک یادداشتی درباره قتل مرشدقلی خان توسط شاه عباس در شاهرود وقتی بهترین دانش‌ها را به نانو می‌دهی، اما حتی یک نان به تو نمی‌دهد یادداشتی درباره طلاق ثریا اشعار شبیب‌الاسد در ستایش امین‌السلطان گزارش مغرضانه از امیرکبیر در یک منبع معاصر ناصر خسرو در نفی معاد جسمانی گوید داستان شهادت شهید ثانی توسط یک شاهد: قطب‌الدین نهروالی

Manuscript Readings (42)

Rasul Jafarian

Abstract: In this forty-second installment of the series titled *Manuscript Readings*, the author examines the texts of several manuscript fragments. Among the topics discussed are:

- the date of death of a scholar;
- an Arabic proverb in which the name of Ṭabaristān appears;
- a note by Bāstānī Rād concerning Mustawfī al-Mamālek;
- a note about the killing of Murshed-Qulī Khān by Shāh ‘Abbās in Shāhrūd;
- a saying: “When you give your best knowledge to the baker, yet he will not give you even a single loaf of bread”;
- a note regarding the divorce of Surayyā;
- poems by Shabīb al-Asad in praise of Amīn al-Sultān;
- a biased report about Amīr Kabīr in a contemporary source;
- a statement attributed to Nāṣir Khusraw rejecting bodily resurrection;
- and the account of the martyrdom of al-Shahīd al-Thānī by an eyewitness, Quṭb al-Dīn Nahravālī.

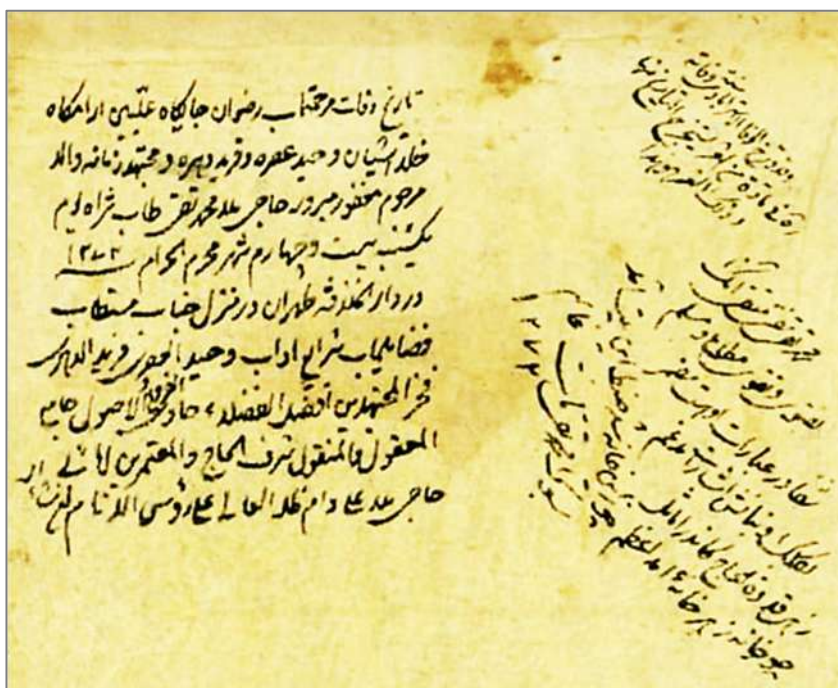
Keywords: manuscripts; manuscript studies; Rasul Jafarian; Qajar sources; Persian historical notes.

تاریخ فوت یک عالم

تاریخ وفات مرحمت مآب رضوان جایگاه علیین آرامگاه خلد آشیان و وحید عصره و فرید دهره و مجتهد زمانه مرحوم مغفور مبرور حاجی ملا محمد تقی - طاب ثراه - یوم یک شنبه بیست و چهارم شهر محرم الحرام ۱۲۷۲ در دار الخلافه طهران در منزل جناب مستطاب فضایل مآب شرایع آداب وحید العصری فرید الدهری فخر المجتهدین افضل الفضلاء، حاوی الفروع و الاصول جامع المعقول والمنقول شرف الحاج و المعتمرین آقای حاجی ملا علی، دام ظلّه العالی علی رؤوس الانام ان شاء الله.

و قد ورخ [آرخ] الاقا [الوفاء] الاسترآبادی سنة وفاته ره فی مادة من الشعر يستخرج التاريخ منها و ذلك الشعر هو هذا:

محمد تقی مفتی متقی آنک	به فتوی و تقوی مطاع و مسلم
شفا در عبارت او هست مضمّر	به کلک و بیانش اشارات مدغم
زهی قدوة الحاج کاندرا امثال	چو خانه زهر خانه ای آمد اعظم
چو زین خانه شد ضبط این بیت آمد	به سوگ محمد تقی مات عالم



یک ضرب المثل عربی که نام طبرستان در آن آمده است

زمانی مصقله بن هبیره، حاکم شهر اردشیر خره [= خوره]، از سوی امام علی (ع)، پولی از نصارای اسیر شده گرفت و در قبال آن، زمینه آزادی آنان را از اسارت فراهم کرد. این گروه، شورشیانی بودند که علیه امام علی (ع) شوریده بودند و فرمانده امام معقل بن قیس ریاحی، آنان را اسیر کرده بود. پادرمیانی مصقله بن هبیره به انجام نوعی معامله بر اساس اصل «فدیه» سبب آزادی آنان شد و امام نیز از کار او ستایش کرد. سیصد هزار درهم پول از این طریق فراهم آمده بود و علی القاعده وی باید این پول را به حکومت کوفه تحویل می داد. برخی گفته اند دویست هزار درهم آن را پرداخت کرد و صد هزار درهمش را نداد و به قول امروزی ها اختلاس کرد. برخی منابع نوشته اند هیچ پولی پرداخت نکرد. وقتی به او فشار آوردند که پرداخت کند، به سوی معاویه گریخت. مصقله از همان شام، یک مسیحی را فرستاد تا نامه ای برای برادرش نعیم بن هبیره ببرد و در این نامه او را تحریض کرده بود تا نزد معاویه بیاید [برخی نوشته اند تا عیالش را به شام منتقل کند]. این شخص مسیحی که متهم به جاسوسی شده بود، گرفتار حکومت شد و به این جرم دستانش قطع گردید. زمان گذشت و معاویه خلیفه شد و ایران نیز زیر سلطه او درآمد. در این وقت، مصقله را به عنوان فرمانده سپاهی به طبرستان فرستاد. سپاه اعزامی در کوه های آن ناحیه گرفتار آمد، راه ها بر او بسته شد و مصقله و تمام لشکریانش کشته شدند؛ به طوری کسی از آنان خبری نیاورد. در اینجا بود که این ضرب المثل عربی در کوفه شکل گرفت: «حتی یرجع مصقله من طبرستان» و این اشاره به این بود که هرچه مصقله از طبرستان برگشت، فلانی هم مثلاً برخواهد گشت، یا فلان کار هم صورت خواهد گرفت.

تقریباً تمام منابع، «طبرستان» ضبط کرده اند و تاریخ هم گواه این امر است؛ اما جاحظ - لابد از حفظ - به جای طبرستان، سجستان نوشته است (الحيوان: ۴۱۹/۲).

همه منابع تأکید می کنند که این ضرب المثل در کوفه رواج یافت. ممکن است مردمان آنجا که از مصقله برای رفتنش نزد معاویه ناراحت بودند، این مثل را رواج داده باشند تا نوعی اظهار شادمانی از سفر بی برگشت او از طبرستان داشته باشند. این حکایت را ابن قتیبه در المعارف، (۴۰۳/۱)، بلاذری در انساب (۴۲۰/۲)؛ طبری در تاریخ (۵۳۵/۶) با قید اینکه دقیقاً در رویان این اتفاق افتاده است، ابن فقیه در البلدان (۵۷۰)، ابوهلال عسکری در جمهرة الامثال (۳۶۲/۱) آورده اند.

حکایت آن صوفی که به شیخ احمد احسائی گفت: آیا خدا گردیده ای؟ و پاسخ شیخ

بشنوید ای دوستان این داستان این شنیدستم ز قول راستان
صوفی شد تا بر شیخ جلیل زبده عالم دو عالم را کفیل

قطب ایقان مرکز ایمان همه
نور یزدان جلوۀ شمس ازل
قلب عالم قطب اهل دین همه
آینه احمد سمیٰ حضرتش
عرش از سرگشتگان کوی او
قلب او عرش خدای لم یزل
تنگ بر خرگاه جاهش نُه فلک
مه به خاطر درگهش سایید چهر
یک دبستانی از او هر کشوران
عقل‌ها از درک جاهش در فتور
وهم‌ها از درک قدرش محو و مات
شیخ اعظم آن وحید دهرها
احمد ابن زین دین آن شاه دین
صوفی از وی خلوتی درخواست کرد
شیخ پذیرفت از کرم درخواستش
رفت اندر خلوت شیخ زَمَن
پس ادب را ترک کرد و لب گشاد
گفت ای شیخ جلیل بی‌بدیل
مختصر برگو به من مَثَب بَنه
فاش فرما بهر من این راز را
فاش فرما راز، ما اهلیم اهل

ای فدای او دل و هم جان همه
مطهر اسماء ربّ لم یزل
پشت گیتی ملجأ آیین همه
مهبط انوار پاک عترتش
مهر تابان ذره‌ای از روی او
سینه او مشرق صبح ازل
در صفوف چاکرانش هر ملک
حلقه درگاه او شد بر سپهر
طفل ابجد خوان او دانشوران
همچو در خورشید تابان موش کور
همچو پشه از ریاح عاصفات
غوث اکرم آن فرید عصرها
عارف کامل که بد آگاه دین
همچو سبطی جلوه از دادار فرد
شد درون خلوت و درخواستش
شد قرین نور یزدان اهرمن
داد از وی داد بیشرمی بداد
ای که در گیتی کَسَت نبود عدیل
که خدا گردیده‌ای یا آن که نه
دم مَبند از راز این دَمساز را
چون که ما اهلیم باشد کار سهل

جواب شیخ^(۵) و استعباد او از این خرافات:

شیخ اوحد مخزن اسرار حق
بحر علم و فلک فوز و کوه علم
وز دو لب شکر فشاند در جواب
این خرافات از کجا اندوختی
بنده محتاج چون گردد خدا
بنده حادث چسان گردد قدیم

آیت حق مشرق انوار حق
آمدش خشم و برفتش صلح و سلم
گفت بس کن صوفیا زین ناصواب
بس کن ای احمق که خود را سوختی
کی خدا را انتها و ابتدا
ما خودی خویشتن را فاقدیم

ما مجزّاییم و او باشد احد
بنده گراز خود گذشت و صاف شد
بنده گر آینه شد از خود گذشت
سنگ اگر از بیخودی بلور شد
بنده گر شد آهن برتافته
دُهن اگر شد شعله سوزنده‌ای
آینه کی گشته ذات آفتاب
کی بلور صاف ذات شمس شد
شعله کی خود آتش پنهانی است
آهن برتافته کی آتش است
شیخ اوحد بس گهرباری نمود
هیچ نپذیرفت صوفی فَرّ و هنگ
هیچ صوفی را نداد اندرز سود
هیچ صوفی زان صفا صافی نشد
هیچ صوفی را نشد از کفر طی
هیچ صوفی را نشد از سر غرور

بدگفتن صوفی شیخ را:

لب گشود اندر جسارت آن نژند
ناقصی ناقص نه مردم کاملی
در بساط قرب نه گامی هنوز
حق نگردیدی قوامی نیستت

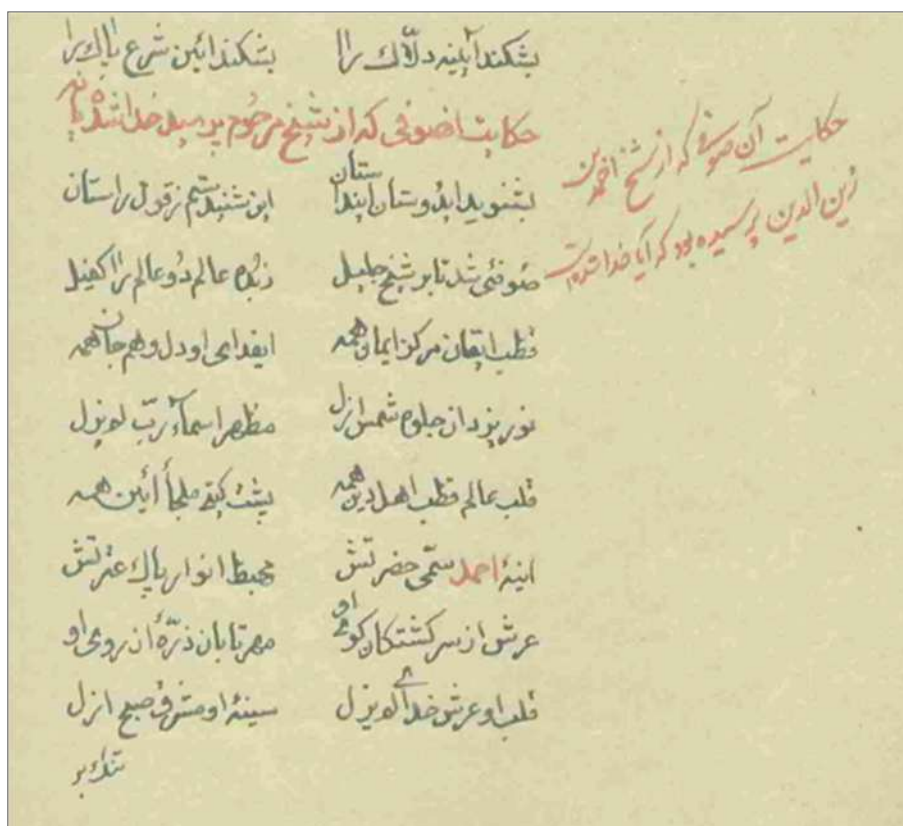
رفتن صوفی از حضور شیخ:

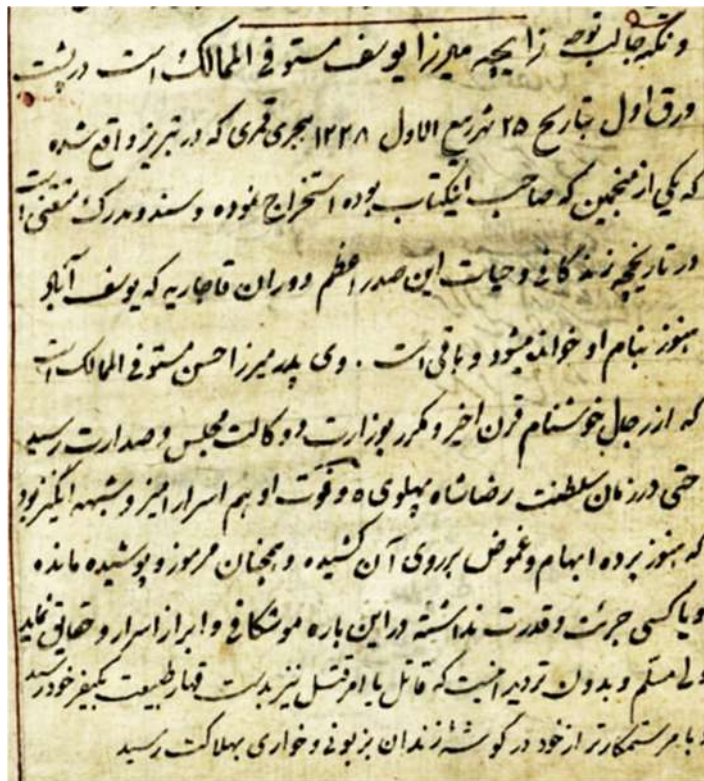
پس روان شد از بر شیخ زمان
پس بشد مطرود آن شاه مهین
نور پاک شیخ او را کور کرد
حق بدید آن صوفی و شناخت حق
صوفی بی‌باک بر حق تیغ آخت

[برگرفته از یک مجموعه قاجاری]

یادداشتی از باستانی‌راد دربارهٔ مستوفی الممالک

نکته جالب توجه زایچه میرزا یوسف مستوفی الممالک است در پشت ورق اول به تاریخ ۲۵ شهر ربیع‌الاول ۱۲۲۸ هجری قمری که در تبریز واقع شده که یکی از منجمین که صاحب این کتاب بوده، استخراج نموده و سند و مدرک متقنی است در تاریخچه زندگانی حیات این صدراعظم دوران قاجاریه که یوسف‌آباد هنوز به نام او خوانده می‌شود و باقی است. وی پدر میرزا حسن مستوفی الممالک است که از رجال خوش نام قرن اخیر و مکرر به وزارت و وکالت مجلس و صدارت رسید. حتی در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی و فوت او هم اسرارآمیز و شبهه‌برانگیز بود که هنوز پرده ابهام و غموض بر روی آن کشیده و همچنان مرموز و پوشیده مانده یا کسی جرئت و قدرت نداشته در این باره موشکافی و ابراز اسرار و حقایق نماید؛ ولی مسلم و بدون تردید این است که قاتل یا امر قتل نیز به دست قهار طبیعت به کیفر خود رسید و به امر ستمکارتر از خود در گوشه زندان به زبونی و خواری به هلاکت رسید (اول نسخه ش ۷۵۵۹ دانشگاه).





کتابی در چشم پزشکی و گزارشی از سفر شاه عباس به آذربایجان

و بعد چنین گوید فقیر غریب محمد باقر بن عمادالدین محمود الطیب که اعلیٰ حضرت ثریا منزلت عالی مقدار و پادشاه کیوان رفعت جم اقتدار، شهریار مشتری سیرت خورشید اشتها، خدیو مریخ صولت عطار دشعار، کامکار کشورگیر عالم مدار، آن که نور آفتاب عالم تاب پرتوی از اشعه ضمیر منیر اوست، و تدبیر و پیر [دبیر] فلک شمه‌ای از رشحات خاطر خطیر او، درگاه گیتی پناهش مرجع خواقین عالم، و جناب عالم مآبش مأوای اساطین بنی آدم، سلاطین آوان سرهای اطاعت بر آستان او نهاده، و اعیان زمان جاده مطاوعت بر خاک رهگذارش سوده، شمس سماء سیادت، بدر فلک سعادت، ثمره شجره ولایت، حدقه حدیقه هدایت، سلیل صلب امامت، خازن گنجینه کرامت، درّ درج شهریاری، درّی برج بختیاری، مخزن ... تاجداری، منبع شوون کامکاری، برگزیده خاندان مصطفوی و خلاصه دودمان مرتضوی، مؤسس اساس الریاسه، مّمهد قواعد الخلافة، حامل الیوة النصر والولایة، رافع رایات الظفر والکرامة، ناصب اعلام الهدایة، کاسر اصنام الضلالة، حامی الشریعة النبویة، مروج الملة الحقّة الجعفریة،

المستغنی ذاته العلی عن الالقاب، و ذکر معالیه عن الاطناب، ماحی الظلم و العدوان، ناشر العدل و الاحسان، باسط الامن و الامان، الخاقان بن الخاقان، ابوالمظفر شاه عباس الحسینی الموسوی بهادرخان، امید که مدار فلک بر مراد خاطرش باشد، و کردگار کریم آنچه بر ضمیر منیرش از مطالب و مآزب گذرد، از مکمن غیبت به ساحت ظهور رساند.

این پادشاه جمجه به واسطه تسخیر بلاد موروئی و مکتسبی، بیشتر اوقات ایلغارهای صعب می نمودند، چنان که اکثر عساکر منصوره و جیوش مظفره از مرافقت موکب همایون باز می ماندند، بلکه اکثر اعیان دولت قاهره و ارکان سلطنت باهره را تاب و توانایی آن نبود که در رکاب ظفر انتساب توانند همراهی کرد. خصوصاً ایلغاری که از دارالسلطنه اصفهان - صانها الله من الحدثان - به دارالسلطنه تبریز نمودند، و در چند روز با جمعی از غلامان خاص تسخیر آذربایجان نموده، قمع و قلع رومیه شومیه نمودند، و بعد از فتح قلعه تبریز و نخجوان که معظم بلاد آذربایجان است، و سایر قلاع دیگر که در حوالی آنها بود ریات عز و اجلال متوجه ایروان [شدند] و در محاصره آن قلعه، چون منتسبان این دولت از غایت اعتقاد که به این دودمان داشتند و نهایت جلالت که می ورزیدند، خود را بی محابا هدف ناوک اهل قلعه می کردند، بنابراین، بعضی از ایشان که خسته تیر مخالف می گردیدند، اعلی حضرت خاقانی از جهت کثرت عاطفت نسبت به منسوبان این دولت، خود به نفس نفیس متوجه شده، مرهم راحت بر جراحت ایشان می نهادند، و تصرفات بدیعه که فهم اکثر علما و حکما به ساحت آن نمی رسید، در معالجات می کردند. در این اثنا، گاهی به خاطر شریف می گذشت که در مثل این ایلغارات اگر چنان واقع شود که کتالان و جزاحان خاصه شریفه از آستان بوسی باز مانند، در این صورت اگر مقاله مشتمل بر نسخ ضروریه ادویه عین و مقاله دیگر منظوری بر ذکر مرهم لایبده همیشه در سرکار عالی حاضر باشد، بدخواهد بود تا در وقت ضرورت دستورالعمل بوده باشد. بنابر این فرمان قضا جریان لازم الاذعان به کمترین صادر گشت تا مقالاتین مذکورترین را جمع آورد، و آنچه ضروری باشد از نسخه مذکور ذکر کند. پس این فقیر نیز التماساً لامره المطاع - لازال نافذا فی الارباع - از روی استعجال از بعضی کتب که حاضر بود استخراج نسخ مذکوره نمود، و طریق ساختن هریک را نیز به طریق اجمال بیان کرد تا هنگام احتیاج به کار آید، و اطاعه لامره الاعلی، ادویه مفرده که در نسخ مذکور واقع شده، بیان فایده هر یک را و اختیار خوب و بد آن نیز مذکور ساخت تا زیادتى در معرفت واقع شود.

در پایان رساله گوید:

با وجود قصوری که این حقیر را هست، در وقتی مأمور به نوشتن این مقاله گردید که تشدد احوال و تفرق بال هم علاوه قصوری گردیده بود، ولیکن چون امتثال را چاره نداشت؛ بنابراین

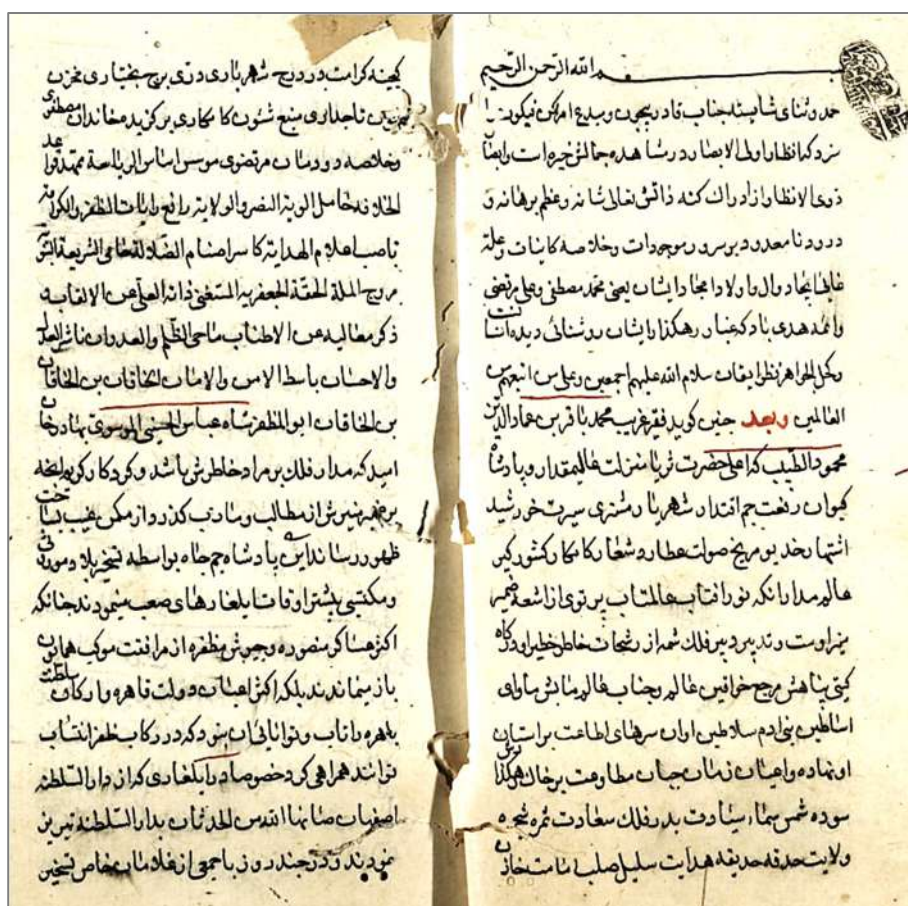
علی سبیل الاستعجال چند کلمه را قلمی نمود تا هنگام فرصت رساله اکمل و مقاله اجمل مرتب گرداند، ان شاء الله تعالی که فایده اتم و عایده آن اعم باشد. توقع آنکه به حکم «تخذ ما صفی و دَع ما کدر» عمل نموده، آنچه قبول طبع را شاید، فراگیرند، و خللی که واقع شده باشد به ذیل عفو بپوشند، ونعم ما قال شیخ سعدی:

شنیدم که در روز امید و بیم بدان را به نیکان ببخشد کریم

تو نیز از بدی بینیم در سخن به خلق جهان آفرین کار کن

لله الحمد که توفیق بر اتمام این کتاب شریف کثیر النفع از نسخه منقول از خط مبارک مؤلفش یافت. والله المستعان (ش ۷۵۴۹).

۳ فروردین ۱۴۰۳



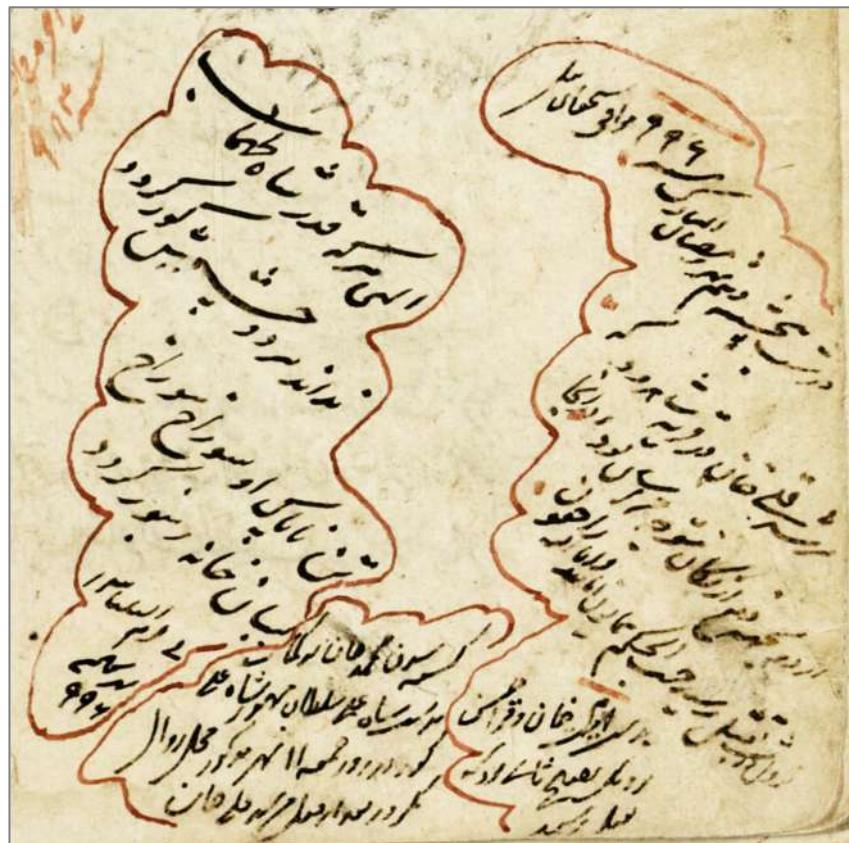
یادداشتی درباره قتل مرشد قلی خان توسط شاه عباس در شاهرود

در شب پنجشنبه دهم شهر رمضان المبارک سنه ۹۹۶ موافق سیچقان نیل مرشد قلی خان در قریه شاهرود که اردو به جهت دفع ازبکان متوجه خراسان بود در آنجا نزول داشت، به قتل رسید به دست امیرخان و قراحسن نزدیک به صبح ثانی بود که به قتل رسید حسب الحکم همایون انا لله و انا الیه راجعون

الهی هر که قدر شاه طهماسب نداند هر دو چشمش کور گردد
تن ناپاک او سوراخ سوراخ بسان خانه زنبور گردد

شهر شوال ۹۹۶

کشته شدن محمدخان ترکمان به دست شاه علی سلطان مشهور به شاه علی کور در روز جمعه ۱۱ شهر مذکور... یک روز بعد از قتل مرشد قلی خان.

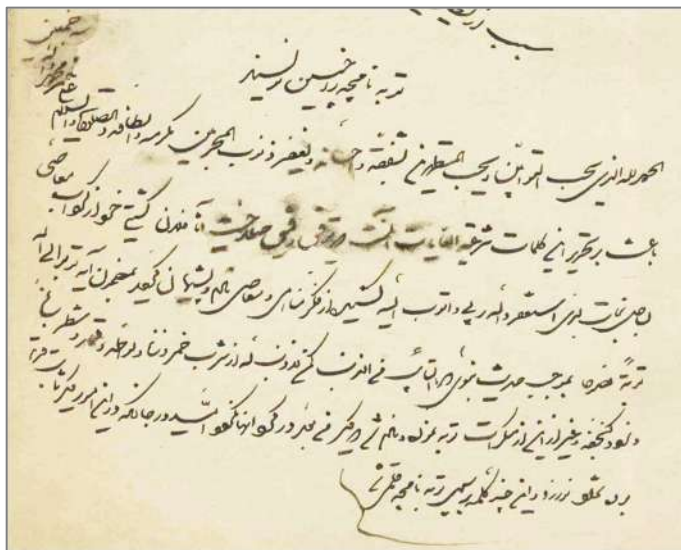


توبه نامچه را چنین نویسند

در میان منشآت، یک نمونه هم توبه نامچه است که نمونه‌ای از آن را اینجا می‌آوریم.

الحمد لله الذي يحب التوابين و يحب المتطهرين بشفقته و احسانه، و يغفر ذنوب المجرمين بكرمه و احسانه و الصلاة و السلام على نبيه محمد و آله اجمعين

باعث بر تحریر این کلمات شرعیة الغایات آن است که توفیق رفیق صلاحیت آقا فلان، کشتی خود از گرداب معاصی به ساحل نجات [ذکر؟] استغفر الله ربی و اتوب الیه کشیده از فکر مناهی و معاصی نادم و پشیمان گردید، به مضمون آیه «توبوا الى الله توبة نصوحا» به موجب حدیث نبوی که «التائب من الذنب کم لا ذنب له» از شرب خمر و زنا و لواطه و قمار و شطرنج و نرد و گنجفه و غیر از این از منکرات توبه نموده و نادم شد که دیگر من بعد در گرد آن‌ها نگردهد. امید و رجا آنکه در این امور دیگر ثابت قدم بوده تخلف نورزد. و این چند کلمه بر سبیل توبه نامچه قلمی شد.



وقتی بهترین دانش‌ها را به نانو می‌دهی، اما حتی یک نان به تو نمی‌دهد

ثعالبی در یتیمۃ الدھر (۲۰۳/۵) از شاعر و ادیبی با نام ابویوسف یعقوب بن احمد بن محمد -ایده الله- یاد کرده، از او ستایش نموده و نمونه‌ای از اشعار او را آورده است. وی او را در ردیف سخنوران و ادیبانی چون عبدالحمید بن یحیی و ابوعبیدالله اشعری -کاتب مهدی عباسی- و ابوزید بلخی و ابوالفتح بستی یاد کرده است. یکی از اشعار زیبای او ابیاتی است درباره بی‌ارزشی

علم در جامعه. او می‌گوید بهترین‌های علم را از مشاهیر اهل دانش، اگر دست‌نمایی بدهید، یک دانه نان هم به شما نخواهد داد:

عرضتُ علی الخبّاز نحو المبرز	و کُتبا حسانا للخلیل بن أحمد
و رؤیا ابن سیرین و خطّ مهلهل	و توحید جهم بعد فقه محمد
و أنشدته شعر الکمیت و جرول	و غنّيته لحن الغریض و معبد
فما نفعتنی دون أن قلت هاکها	مدوّرة بیضا تطنّ علی الید

ترجمه به فارسی

«نحو» مبرد - ادیب معروف و صاحب کتاب الکامل را - به نانو دادم
سپس تألیفات خوب خلیل بن احمد - لغوی معروف و صاحب العین
آن‌گاه دانش تعبیر خواب ابن سیرین را با خط مهلهل
سپس فقه محمد (شاید: بن ادريس شافعی) و توحید جهم^۱ را
و شعر کمیت بن زید اسدی و جرول - شاعر حطّیه - را
همین‌طور اشعار غنایی - آوازی معبد را - که بسیار شهرت دارد
همه اینها هیچ سودی برای من نداشت، و نانی فراهم نشد
تا گفتم بیا این دایره سفید را که روی دست است بگیر

پی‌نوشت

وقتی این متن را در کانال تلگرامی گذاشتم، دوستی (آقای عادل زاده) درباره بیت اخیر نوشتند:
یعنی اینها هیچ‌کدام سودی نداشت، تا اینکه گفتم بیا بگیر یک سکه سفید نقره که در دست
جرینگ جرینگ می‌کند [ممنونم و تأکید که متأسفانه قدرت فهم شعر عربی را ندارم].

از سفر شاه سلطان حسین به قزوین در سال ۱۱۲۹ تا تصرف اصفهان به دست افغان‌ها

یادداشتی در انتهای نسخه‌ای در علوم غریبه از نسخ موجود در کتابخانه پرینستون با تاریخ
کتابت ۱۷ رجب ۸۸۸ توسط شخصی که او را نمی‌شناسیم افزوده شده که حاوی تاریخ برخی از
اتفاقات سال‌های آخر دوره شاه سلطان حسین صفوی است. کلماتی از یک سمت این
یادداشت و نیز سطر اخیر آن افتاده که اسباب تأسف است.

۱. جهم بن صفوان که در علم کلام و بحث توحید از نظریه پردازان مهم است.

می‌دانیم که به دلیل اتفاقات بد این ایام و ترس و اضطرابی که بوده، تاریخ‌گذاری وقایع این ایام با ابهاماتی روبرو است؛ به طوری که تا قبل از آنکه استاد ما مرحوم آیت الله حاج سید محمدعلی روضاتی بر اساس یادداشت‌های روی یک نسخه، تاریخ دقیق کشته شدن خود شاه سلطان حسین و اولاد و نزدیکانش را معین کند، تاریخ آن مبهم بود. نویسندۀ یکی از آن یادداشت‌ها که آقای روضاتی گزارش می‌کند، از ترس و به عربی در حاشیه نسخه ای نوشته است: قد قُتل الحسين المظلوم المرحوم يوم الثلاثاء الثاني والعشرين من شهر محرم الحرام سنة اربعين و مائة بعد الالف [سه شنبه ۲۲ محرم ۱۱۴۰] (دومین دوگفتار، ص ۷۷).

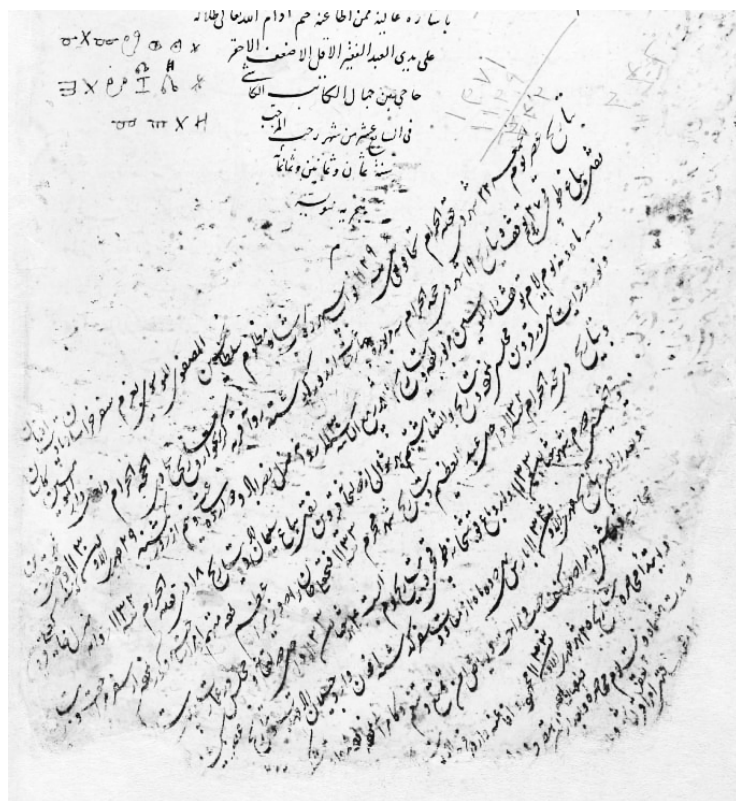
به هرروی، مقصود آنکه تاریخ‌گذاری وقایع این دوره چندان روشن نیست. یادداشت زیر حاوی چند مورد از وقایع پیش از حمله افغان تا جنگ گلون آباد، ورود محمود افغان به فرح آمد، محاصره شده و تصرف آن است. جای برخی از کلمات که یا محو بوده یا بنده قادر به خواندنش نبودم را نقطه چین گذاشته‌ام. شاید برخی کلمات دیگر را هم دست نخوانده باشم، بنابراین اصل تصویر را هم می‌گذارم. در اینجا باید دوست عزیزم جناب آقای جزینی که تصویر این نسخه را برای بنده فرستادند، سپاسگزاری کنم.

متن یادداشت

به تاریخ عصر يوم الجمعة ۲۲ شهر ذی قعدة الحرام تخاقوی ٹیل ۱۱۲۹ نواب سپهر رکاب شاه مظلوم سلطان حسین الصفوی الموسوی به عزم سفر خراسان و تأدیب افغان، نقل به باغ طوقچی، ۲۷ يوم توقف، و به تاریخ ۱۹ شهر ذی حجة الحرام سنۀ مزبوره چهار ساعت از روز گذشته روانه قریه گز برخوار، به تاریخ سلخ ذی الحجة الحرام داخل دارالمؤمنین کاشان، و سه ماه و نه يوم ایام توقف دارالمؤمنین مزبور بوده، به تاریخ ... شهر ربیع الاول سنه ۱۱۳۰ روانه منزل نصرآباد، و دوازده ساعت و نیم از روز یکشنبه ۲۹ جمادی الاولی ۱۱۳۰ گذشته وارد شهر قزوین، و نوروز ایت ٹیل در قزوین مجلسی نموده، به تاریخ يوم الثلاثاء هشتم شهر شوال از دولتخانه قزوین نقل به باغ سلیمان، و به تاریخ ۱۸ ذی قعدة الحرام ۱۱۳۲ روانه منزل خاکعلی قزوین، و به تاریخ ذی حجة الحرام ۱۱۳۲ داخل عبدالعظیم، به تاریخ شهر محرم ۱۱۳۳ فتحعلی خان را که وزیر اعظم بود متهم امرا [؟] ساخته و کور نموده، از سفر مراجعت، و به تاریخ يوم الخميس دوم شهر شعبان ۱۱۳۳ وارد باغ قوشخانه طوقچی، و به تاریخ يوم السبت ۴ شهر شعبان ۱۱۳۳ داخل دولتخانه و مجلس در عمارت چهل ستون ... و بعد از آن به تاریخ جمادی الاولی ۱۱۳۴ بارس ائیل که ده ماه از معاودت سفر گذشته، افغان وارد جیلان آباد قهاب، و به تاریخ عصر

یکشنبه^۱ ... قزلباش و امراء در کنف ... و راحت در رياض امن تمتع و تنعم و کامرانی نموده بودند (وارد اشکاوند) و ابتدای محاصره به تاریخ ۲۵ شهر جمادلی الاولی^۲ ۱۱۳۴ محمود افغان وارد در فرح (آباد) ... که مدت هفت ماه و بیست یوم محاصره اصفهان بوده و بعد از این به تصرف ... قتل بعض امراء قزلباش.^۳

۱۵ فروردین ۱۴۰۳



۳۱

آینه پژوهش | ۲۱۴
سال ۳۶ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۴

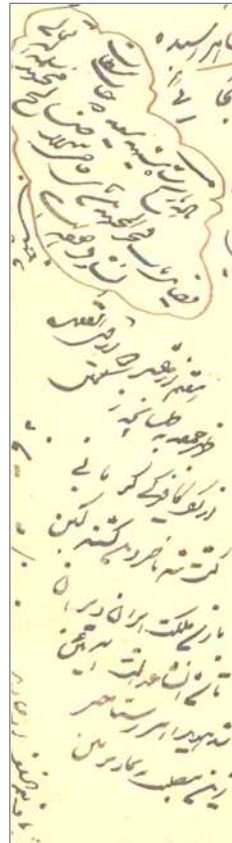
کافرکی کرمانی

ماده تاریخی است درباره کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار در ۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۳ توسط میرزا رضا کرمانی. سراینده میرزا صالح مجتهد عنوان شده است:

۱. اینجا افتادگی دارد؛ اما می دانیم جنگ گلون آباد روز یکشنبه نوزدهم شهر جمادی الاولی ۱۱۳۴ بوده است.
۲. در اصل ۱۱۳۳ که پیداست اشتباه است، چون قبلش از سال ۱۱۳۴ یاد شده است. حمله افغان ها به یقین در ۱۱۳۴ بوده است.
۳. سقوط شهر اصفهان در ۲۵ محرم ۱۱۳۵ بود.

ماده تاریخ شاه شهید سعید که جناب مستطاب فضایل مآب فخرالمجتهدین آقای حاجی میرزا صالح مجتهد سلمه الله تعالی انشاء فرموده است:

هفتم از عشر دو از ذی القعدة	ظهر جمعه به طبانچه ز کمین
از کف کافرکی کرمانی	کشته شد ناصر دین کشته کین
باز شد مملکت ایران ویران	تا شد انشاء عدالت آیین
شد هویدا اثر رستاخیز	زین مصیبت تزیین
باد نعم الخلف او جاوید	در جهان تا ظفر نصر قرین
خامه بنگاشت پی تاریخش	شد شهید ره کین ناصر دین



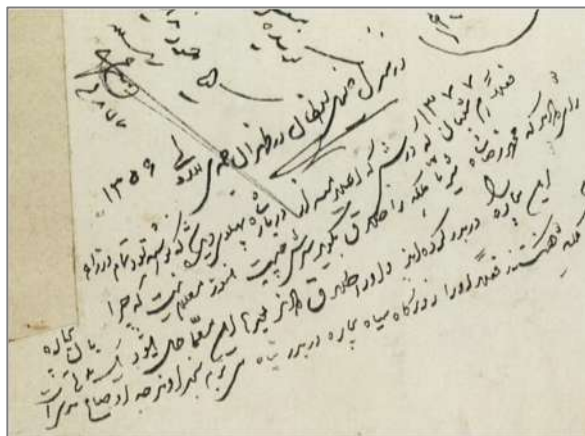
یادداشتی درباره طلاق ثریا

در منزل خلیل السلطان در طهران جمادی الاولی ۱۳۵۶

فعلاً هم شعبان ۱۳۷۷ که در شبی که اعلامیه از دربار شاه پهلوی دیده شد که نوشته بود تمام وزراء رأی داده اند که محمدرضا شاه ملکه را طلاق بگوید، سرش چیست، هنوز معلوم نیست که چرا این بیچاره را در بدر کرده اند و او را طلاق داده اند. بعدها این معما حل می شود. یک مدتی به آن بیچاره ملکه گفتند، فعلاً او را روزگار سیاه، بیچاره در بدر. پناه می برم به خداوند چه اوضاع بدی است.

۳۲

آینه پژوهش | ۲۱۴
سال ۳۶ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۴

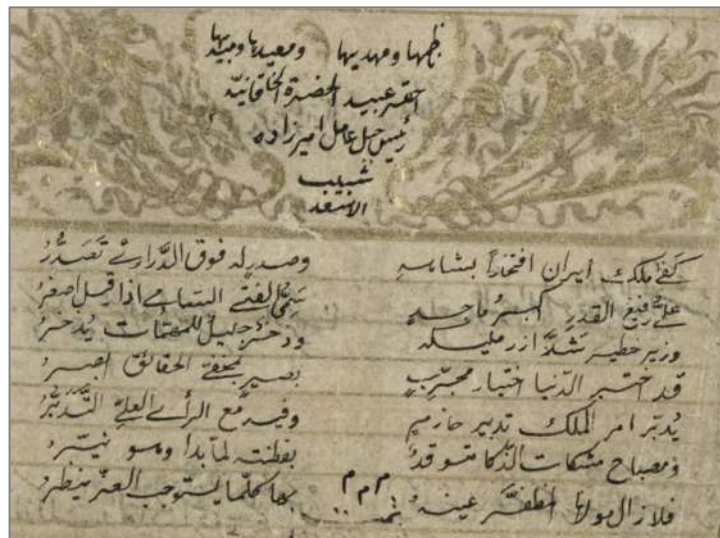


اشعار شبیب الاسد در ستایش امین السلطان

اشعاری است که شبیب الاسعد در جریان سفر ناصرالدین شاه به عراق عرب در ستایش صدر اعظم میرزا علی اصغر خان امین السلطان سروده است:

و صدر له فوق الدّارِی تصدّر	کفی ملک ایران افتخاراً بشاهه
سمی الفتی السامی اذا قیل اصغر	علی رفیع القدر اکبر ماجد
و ذخّر جلیل للمهمّات یدخّر	وزیر خطیر شدّ ازر ملیکه
بصیر بمخفی الحقائق أبصر	قد اختر الدنيا اختبار مجرب
و فيه مع الرأی العلی التدبّر	یدبّر امر الملک تدبیر حازم
بفطنته لما بدا و هو نیّر	و مصباح مشکات الذّکاء متوقّد
بها کلمّا يستوجب العزّ ينظر	فلا زال مولی المظفر عیّنه

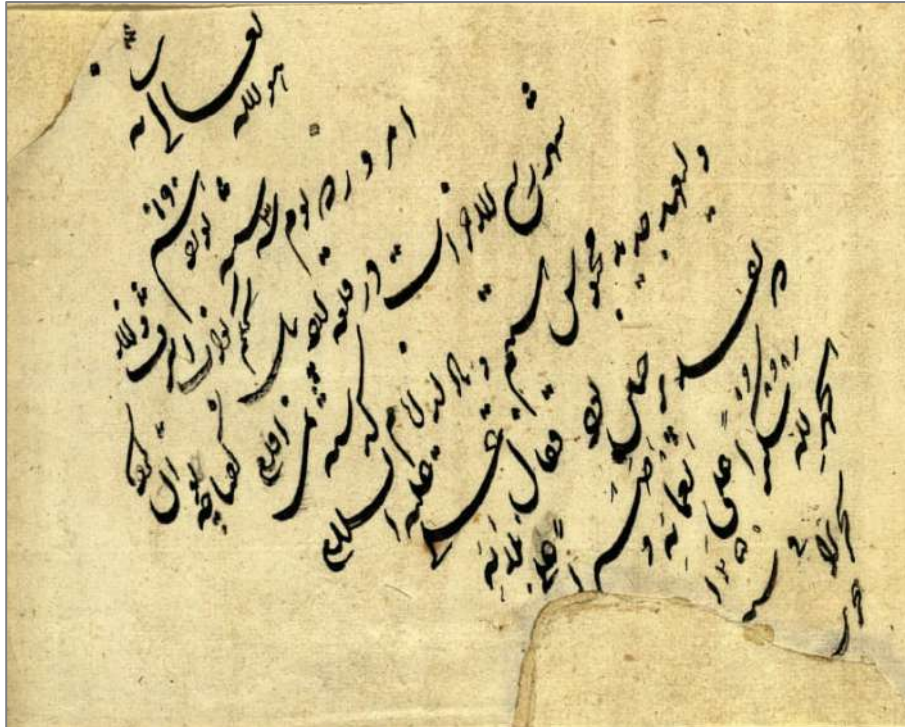
تمت



دست خط خسرو میرزا

هو الله تعالی شأنه. امروز که يوم سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الاخر است، در قلعه اردبیل به حکم نواب اشراف والا ولیعهد جدید محبوس هستیم و یاد از ایام گذشته نمی آورم. «گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود». فقال علی علیه السلام الحمد لله شکرا علی نعمائه و صبرا علی بلائه، تحریراً فی سنة ۱۲۵۰ هجری.

دست خط خسرو میرزا (پسر عباس میرزا نایب السلطنه) است که به حکم برادرش محمد میرزا (محمد شاه بعدی) به همراه جهانگیر میرزا و تعدادی از برادران دیگر در اردبیل زندانی شد.



۳۴

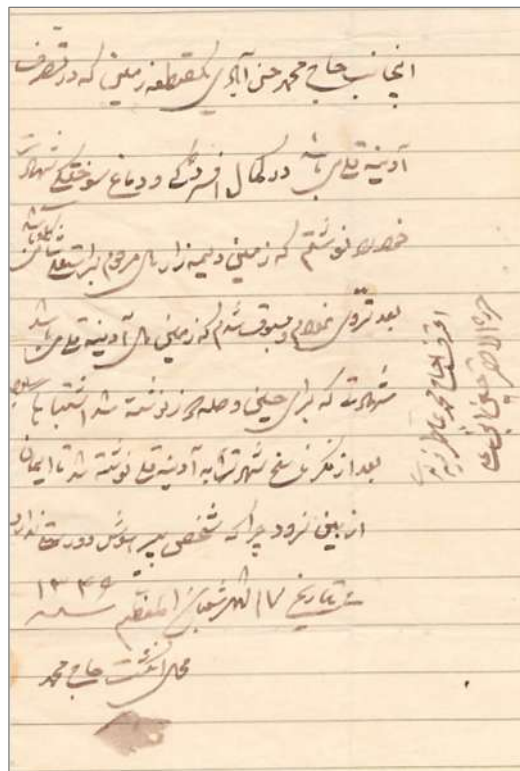
آینه پژوهش | ۲۱۴
سال ۳۶ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۴

تا ایمان از بین نرود

اینجانب حاج محمد حسن آبادی یک قطعه زمین که در تصرف آدینه قلی می باشد، در کمال افسردگی و دماغ سوختگی شهادت خود را نوشتم که زمین دیمه زارهای مرحوم براتعلی شاکلا می باشد. بعد ترذی نمودم و مسبوق شدم که زمین مال آدینه قلی می باشد. شهادتی که برای حسین وصله دوز نوشته شد اشتباهاً بوده بعد از فکر، ناسخ شهرت به آدینه قلی نوشته شد تا ایمان از بین نرود؛ چراکه شخص پیر هوش درستی ندارد. فی تاریخ ۱۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۴۶ محل انگشت حاج محمد.

در حاشیه آمده است: «اعتراف حاج محمد بما سطر فیه لدی. حرره الاحقر حسین ابن علی».

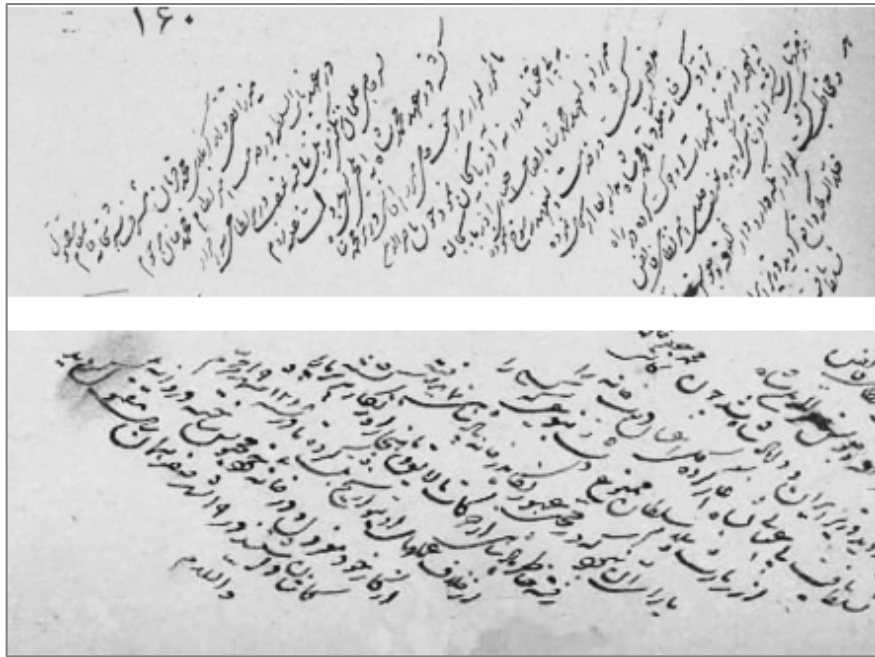
(۲۰ فروردین ۱۴۰۳، مربوط به حسن آباد از توابع چکنه قوچان - نیشابور)



گزارش مغرضانه از امیرکبیر در یک منبع معاصر

میرزا تقی ولد کربلایی محمد قربان مشرف شربت خانه قائم مقام مقتول در عهد نایب السلطنه در خدمت امیر نظام محمد خان مرحوم پسر حاجی علی خان زنگنه تربیت یافته به منصب وزیر نظامی سرافراز گشته در عهد محمدشاه به ایلچ گری به دولت علیه روم مأمورز بعد از مراجعت حاجی میرزا آقاسی وزیر محمدشاه به بی اعتنایی روانه آذربایجان نمود. چون ناصرالدین میرزا ولیعهد محمدشاه به صاحب اختیاری آذربایجان منصوب گشت، در خدمت ولیعهد رسوخ نموده، تردد گستاخانه می کرد تا محمد شاه به دار بقا ارتحال نمود، ولیعهد از تبریز با تمهیدات او حرکت کرده، در راه خدمت های شایسته از او ناشی گردیده، به منصب جلیل امیر نظامی فایض و مخاطب گشت. بعد از آنکه وارد دارالخلافه و جلوس ناصرالدین شاه خلد الله ملکه واقع گردید، وزیر ایران و داماد شاه شد. چون تسلط یافت، بی اعتنایی به شاه آغاز کرده، کل اعیان دولت خانه را از زیارت و سلام سلطان ممنوع داشت، به نوعی که کسی را یارای آن نبود که در محل عبور نگاه به در خانه پادشاهی نماید. رفته رفته خاطر پادشاهی از حرکات نالایق و ناهنجار او زنگار گشته ...

از خلاف عمل‌های او به تواریخ ثبت کرده تا در سنه ۱۲۶۸، ۱۹ شهر محرم از کار خود معزول و در خانه خود محبوس ساخته و روانه کاشان داشتند، و در ۱۹ شهر صفر همان سال مقتول گردید.



۳۶

آینه پژوهش | ۲۱۴

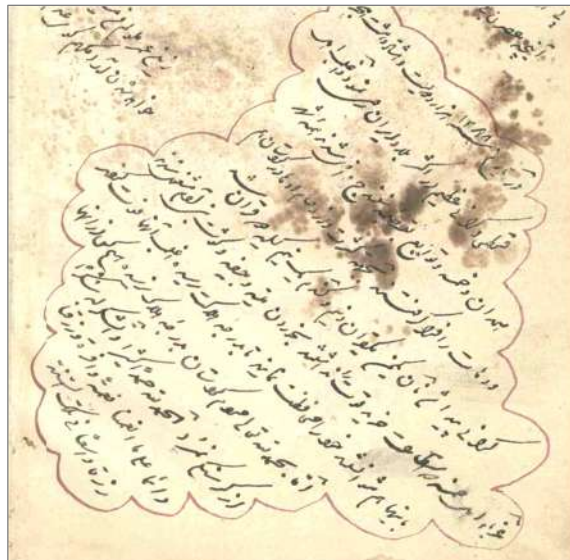
سال ۳۶ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۴

قحطی در ایران در سال ۱۲۸۸ قمری

سه مورد یادداشت‌های زیر از نسخه شماره ۷۴۸۱ نسخه دانشگاه است که کشکولی است از یکی از علمای کردستان از قرن سیزدهم هجری:

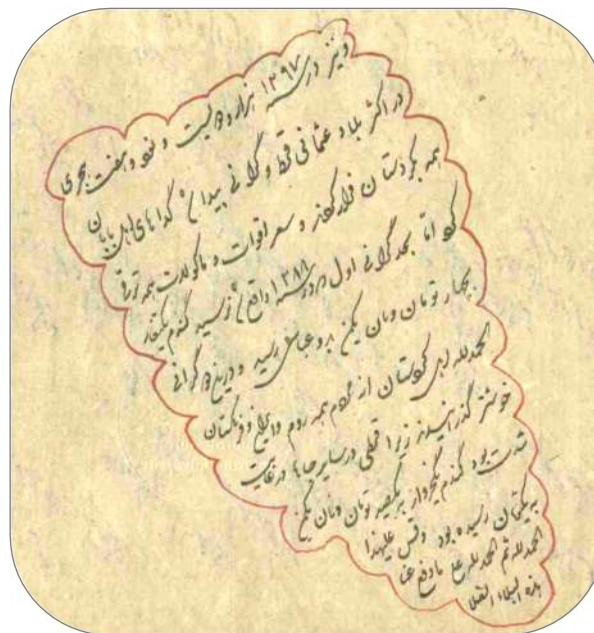
در تاریخ سنه ۱۲۸۸ هزار و دویست هشتاد و هشت هجری قحطی و گرانی عظیم در اکثر بلاد ایران روی نمود و اغلب همدان و خمسه و توابع به قصبه سنندج داخل شدند. همه شهر و دهات را فرا گرفتند به جهت کثرت و ازدحام آدم‌ها در کردستان هم گرانی پیدا شد. نان یک من یک قران و نیم و گندم یک نیم کیله دو قران شد. غریاء اهل خمسه که استطاعت خرید قوت را نداشتند، به خوردن میته و جیفه و گوشت بنی آدم مشغول شدند. به اینها هم نتوانستند خود را محافظت نمایند تا به درجه هلاکت رسیده اغلب آنها فوت کردند. اما بحمدالله تعالی مردم کردستان به درجه هلاک نرسیده هیچ کس از آنها از گرسنگی نمرد. الحمدالله کثیرا و الشکر له شکرا دایما علی ما أنعمنا نعمة وافرة و رزقنا رزقا واسعا فی تلك السنة.



قحطی در عثمانی در سال ۱۲۹۷

و نیز در سال ۱۲۹۷ هزار و دویست نود و هفت هجری در اکثر بلاد عثمانی قحط و گرانی پیدا شد. گداهای اهل بابان همه به کردستان فرار کردند و سحر اقوات و مأکولات همه ترقی کرد، اما به حد گرانی

اول که در سنه ۱۲۸۸ واقع شد نرسید. گندم یک تغار به چهار تومان و نان یک من به دو عباسی رسید و در این دو گرانی الحمد لله اهل کردستان از همه مردم روم و ایران و فرنگستان خوش تر گذرانیدند؛ زیرا قحطی در سایر جاها در غایت شدت بود و گندم یک خروار به یکصد تومان و نان یک من به یک تومان رسیده بود، و قس علی هذا الحمد لله ثم الحمد لله علی ما دفع عنا هذه البلاء الغلاء [۴].

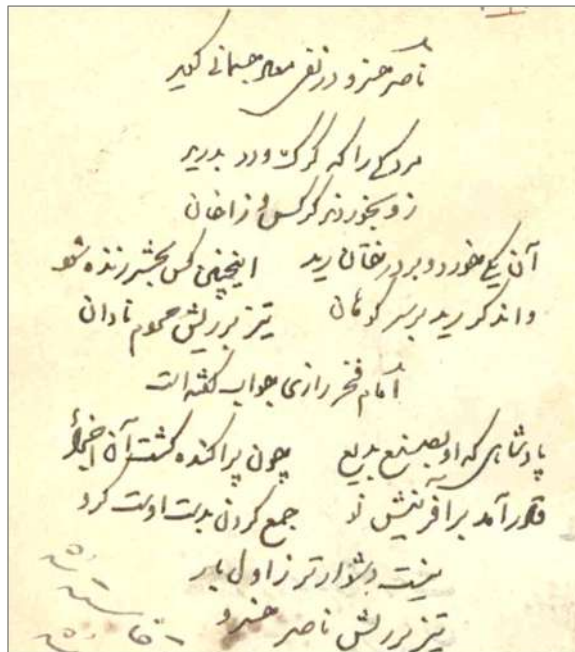


ناصر خسرو در نفی معاد جسمانی گوید

مردکی را که گرگ و دد بدرید	زو بخوردند کرکس و زاغان
آن یکی خورد و بر درختان رید	وان دگر رید بر سر کوهان
این چنین کس به حشر زنده شود؟	تیز بر ریش مردم نادان

امام فخر رازی در جواب گفته است:

پادشاهی که او به صنع بدیع	قادر آمد بر آفرینش تو
چون پراکنده گشت آن اجساد	جمع کردن به دست اوست گرو
نیست دشوارتر ز اول بار	تیز بر ریش ناصر خسرو

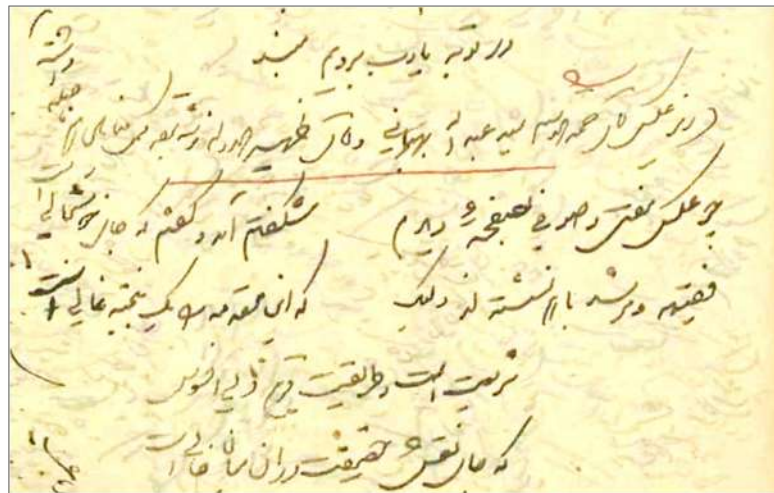


شعری درباره سید عبدالله بهبهانی و ظهیرالدوله

یادداشت زیر - چنان که کاتب نوشته است - زیر عکس مشترکی از سید عبدالله بهبهانی و ظهیرالدوله نوشته شده بوده است و او این را در اینجا آورده است:

زیر عکس حجت الاسلام سید عبدالله بهبهانی و آقای ظهیرالدوله نوشته بود کمی فیما بین هم فاصله داشته:

چو عکس مفتی و صوفی به صفحه‌ای
فقیه و مرشد با هم نشسته‌اند و لیک
شریعت است و طریقت قرین ولی افسوس
شگفتم آمد و گفتم که جای خوشحالی
که این مقدمه را یک نتیجه عالی / غالی
که جای نقش حقیقت در آن میان خالی



داستان شهادت شهید ثانی توسط یک شاهد: قطب‌الدین نهروالی

قطب‌الدین نهروالی (متولد ۹۱۷ در لاهور و متوفی در ۹۹۰ در مکه) از مورخان برجسته قرن دهم است که آثار تاریخی و ادبی چندی از او برجای مانده است. کتاب الإعلام بأعلام بیت الله الحرام از کارهای تاریخی مهم او درباره مکه است. اثر ادبی او یکی التمثیل و المحاضرة است که منتشر شده و دیگر الفوائد السنية او که سفرنامه او همراه با اطلاعات فراوان ادبی و تاریخی است. کتاب الفوائد السنية که گاه به تذکره نهروالی هم نامیده شده و در سال ۲۰۲۲ (توسط معهد آلمانی در بیروت) منتشر شده، حاوی گزارشی درباره ماجرای به شهادت رساندن شهید ثانی در روز هشتم شعبان سال ۹۶۵ به دستور وزیر اعظم عثمانی [رستم پاشا] است. سعی می‌کنم در اینجا فارسی آن را تا آنجا که فهمیدم بیاورم. البته که پیش از این دوستانی از این بخش استفاده کرده‌اند، اما بنده خدا به مناسبت اینکه خواستم فایل کتاب را اینجا [کانال تلگرامی] بگذارم، این یادداشت را نوشتم:

نهروالی می‌نویسد: در هشتم ماه شعبان [۹۶۵] وزیر اعظم دستور قتل شیخ زین‌الدین جبل عاملی [به اشتباه عامری] داد. او را در دیوان آوردند و از او چیزی نپرسیدند، دستور دادند او را به «الاسقالة» ببرند [= امر به الی الاسقالة (شاید آستانه)]. در آنجا سر او را جدا کردند و هر دو پایش را قطع کردند [و فلجوا أخص رجلیه بالسيف]. او در حالی که سرش را جدا می‌کردند، شهادتین می‌گفت.

داستان وی این بود که در ایام حسن بیک افندی [قاضی] شام، او متهم به رفض شد. وی را دستگیر کرده نزد حسن بیک افندی آوردند. زین الدین گفت: شافعی است. با او بحث علمی کردند و او را فاضل و وارد [مُفَنّن] یافتند. برای صحابه هم «رضی الله عنهم» به کار برد و احادیثی در فضیلت آنان گفت، همین طور در فضل شیخین. افندی به او لطف نموده، آزادش کرد. وقتی رفت، کسی به افندی گفت: این شخص از بزرگان از علمای رافضه است و مجتهد مذهب آنهاست و چندین کتاب در مذهب رافضه دارد. افندی باز او را خواست. این بار [زین الدین] مخفی شده و ظاهر نشد. این به صورت عقده‌ای در دل حسن بیک قاضی شام ماند و از اینکه او را آزاد کرده بود، ناراحت شد. وی از قضاوت شام معزول و سپس قاضی مکه شد. این درست وقتی بود که شیخ زین الدین در مکه مجاور شده بود. افندی از حضور او در مکه آگاه شده، دستور دستگیری‌اش را داد. وی را گرفتند و زندانی کردند. مردمان زیادی در آزادی او تلاش کردند و اموالی دادند. قاضی اموال را گرفت و گفت: این اموال از کیست؟ گفتند: از خواجه محمد مکی. او را خواست و از وی سؤال کرد، اما او منکر شد. آن پول از دست رفت و شیخ هم آزاد نشد. حسن بیک او را کت بسته [مقیداً] همراه حسین بیک کدخدای جده به مصر [شهر: یعنی استانبول] فرستاد و گفت تا وی را تحویل وزیر اعظم دهد. او وی را به وزیر رساند و همان طور که گفته شد، او را کشتند. زین الدین مردی بود که در ظاهر در نهایت درست کاری بود [غایة الاستقامه]، خداوند از باطن او آگاه‌تر است. و کانت له فضیلة تامة و حسن مُحَاوَرَة [شاید: مجاوره] و لطف مکالمه، خداوند از او بگذرد و گناهانش را ببخشد. شمشیر محو کننده گناهان است (الفوائد السنية، ص ۴۸۴ - ۴۸۵).

۴۰

آینه پژوهش | ۲۱۴
سال ۳۶ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۴

ابیاتی فارسی از نهروالی

قطب الدین نهروالی (م ۹۹۰) که در اصل متولد لاهور بود و فارسی می‌دانست، بعدها در مکه اقامت کرد و آثارش را به عربی نوشت. همو در کتاب الفوائد السنية (ص ۱۷۲ - ۱۷۳) برخی از سروده‌های فارسی خود را آورده است که از جمله اشعاری به فارسی در وصف قهوه و ستایش آن است. اما متأسفانه مصحح متن عربی فقط کلمات فارسی را نقاشی کرده و یک ترجمه من عندی هم در پاورقی ارائه داده است. بنده برخی از کلمات به ویژه مصرع اول بیت اخیر آن را نتوانستم حدس بزنم که صورت اصلی‌اش چه بوده است. طبعاً تصویر نسخه هم نیست که بتوان آن را ملاحظه کرد. عجالتاً ابیات مزبور که علیه کسی هم هست که به حرمت قهوه قائل بوده، اینهاست:

همه شب وصف قهوه پیش زلف یار می‌گویم	لبود ای [؟] گرفتارم از آن بسیار می‌گویم
برد افسردگی آرد صفا آن کاسه سبزش	بیان سر او چون می‌کنم اسرار می‌گویم

سواد چشم تاریک و سویدای دل غمگین
ندارد ذوق علمی مدعی حرمت قهوه
چو روشن ساخت او را چشمه انوار
زمن گر پرسى او را شربت ابرار می گویم
حدیث خوب را با عارف بیدار می گویم
بخواب الود... از صف او خرمن مگو ای

وَنَظَّمْتُ فِي هَذَا الْمَنْزِلِ أَبْيَاتًا بِالْفَارِسِيَّةِ لَطِيفَةً فِي الْقَهْوَةِ، وَهِيَ (۴):

همه شب وصف قهوه بیش زلف یاد میگویم
لبود ای گرفتارم از آن بسیار می گویم

برد افسردگی آرد صف آن کاسه سبزش
بیان سراو چون میکنم اسرار میگویم

سواد چشم تاریک و سویداء دل غمگین
چو روشن ساخت او را چشمه انوار

ندارد ذوق علمی مدعی حرمت قهوه
زمن کرپرسی او را شربت ابرار

نجواب آلود جرمنک از وصف او خرمن مگو ای قطب
حدیث خویر اوبا عارف بیدار میگویم

پاسخ میرزای قمی درباره امامزاده‌ای در طبرستان به نام امامزاده ابوبکر بن علی (ع)

استفتائات موردی از علما، در روشن کردن تاریخ اجتماعی و دینی و فرهنگی بسیار سودمند است. در یک سؤال از میرزای قمی با عنوان «رسالة فی وقف الاراضی حول مزار ابی بکر بن علی» درباره موقوفات مزاری به نام ابوبکر بن علی در طبرستان سؤال شده است. در سؤال آمده است که این امامزاده قبه دارد و مردم از دور و نزدیک برای زیارت به آنجا می آیند. نام این امامزاده روی صندوقی که روی قبر اوست و نیز روی در امامزاده حک شده است. مردمانی از گذشته املاک و باغاتی را وقف آنجا کرده اند که منافع آنها هزینه روشنایی و خدام و امور دیگر آنجا می شود. سؤال از میرزای قمی این است که آیا اساساً این قبر درست است؟ و دیگر اینکه آیا می توان برای آن وقف کرد؟ و آیا باید منابع این وقف را برای آن هزینه کرد؟

میرزای قمی می نویسد: آری، امام علی (ع) فرزندی به نام ابوبکر داشته است که او را محمد اصغر می گویند و جماعتی از اصحاب ما، از جمله مفید در ارشاد از او نام برده اند. ظاهراً اختلافی در این باره در شیعه نیست.

اما نکته دوم اینکه آن ابوبکر با برادرش امام حسین (ع) در کربلا بوده و شهید شده است و مفید و دیگران هم این را تأیید کرده‌اند (سپس عبارت مفید را آورده و افزوده)؛ اما اینکه او به طبرستان آمده باشد و در اینجا شهید شده یا رحلت کرده باشد، خبری در دست نداریم. شاید این امام زاده یکی از احفاد او باشد.

درباره وقف بر او هم، بله جایز است و باید منابع آن صرف همین بقعه شود؛ به ویژه که این سیره مستمره دوره‌های طولانی بوده است «العمل المستمر في الاعصار المتماذیه»، و این منافات با تردید در اینکه مزار ابوبکر بن علی هست یا خیر ندارد. ... همین که این مزار یکی از «اخیار» است و شیعه در طول زمان به زیارت آن می‌آمده، برای قصد وقف و درست بودن وقف برای آن کافی است (جامع الشتات، چاپ مؤسسه الثقلمین، ج ۱۲، ص ۳۲۳).

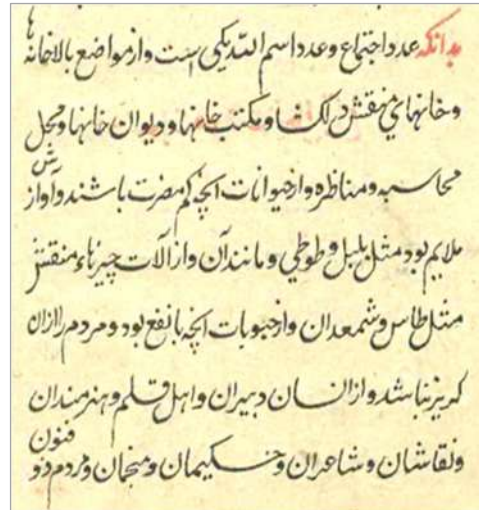
پی‌نوشت: این متن را که در کانال تلگرام گذاشتم؛ آقای قوام‌الدین بینایی - استاد تاریخ - این متن را برای من فرستادند: با سلام، در آبادی کلای بلده نور امام زاده‌ای به نام بکر بن علی وجود دارد که پدر دکتر مجیدی - وزیر برنامه و بودجه کابینه هویدا - متولی آن بوده است. این امام زاده درب اهدایی نفیسی از ملک کیومرث بن بیستون، آخرین حاکم مقتدر پادوسبانیان قبل از انشعاب به نور و کجور داشته است. قرن نهم هجری این درب قبل و بعد از انقلاب چندبار توسط سارقان به سرقت رفته و پیدا شده است. در اواخر دهه شصت با ترفندی سرقت و گویا دیگر پیدا نشد. در کربلا سه تن از فرزندان دیگر امام علی (ع) «به نام‌های ابوبکر و عمر و عثمان به شهادت رسیدند که مداحان عاشورا نامی از آنان نمی‌آورند اینکه چگونه بکر بن علی سر از طبرستان درآورده باشد، از محالات تاریخ است؛ چراکه طبرستان در آن روزگار و حتی دو قرن بعد مسلمان نشده بود به هر حال امام زادگان کارکردهای چندگانه‌ای داشتند و در وحدت سیاسی و مذهبی دوره صفویه نقش مهمی ایفا کردند ...».

در آبادی بوته چمستان نور نیز بقعه امام زاده‌ای به نام بکر بن علی وجود دارد که در افواه به بوته آقا مشهور و مورد احترام مردم و محل اخذ نذورات مردم است.

زیبایی‌شناسی در یک نسخه کهن رمل

یک متن کهن در موضوع رمل را مرور می‌کردم، عبارتی جلب توجه کرد که نشان از نوعی نگاه زیبایی‌شناسی در آن بود. بیشتر کتاب، اشعار و در همان عالم اعداد و افهام است، اما این عبارت، به گونه‌ای شگفت در حال ترسیم زیبایی‌های محیط اطراف از هر دسته و گروه بود:

بدان که عدد اجتماع و عدد اسم الله یکی است. و از مواضع، بالاخانه ها و خانه های منقش دلگشا و مکتب خانه ها و دیوان خانه ها و محل محاسبه و مناظره. و از حیوانات آنچه کم مضرت باشند و آوازش ملایم بود، مثل بلبل و طوطی و مانند آن. و از آلات، چیزهای منقش مثل طاس و شمعدان. و از حبوبات آنچه با نفع بود و مردم را از آن گریز نباشد. و از انسان، دبیران و اهل قلم و هنرمندان و نقاشان و شاعران و حکیمان و منجمان و مردم ذوفنون.



طب حیوانی

پزشکی حیوانی، بخشی از طب سنتی است که در آن درمان به وسیله اجزای حیوانات و تهیه و تدارک دارو از آن برای انسان یا ستوران استفاده می شود. تقسیم بندی فصول این قبیل منابع، بر اساس نام حیوانات است که گاه ترکیبی از دو حیوان است؛ برای مثال مورد زیر، فواید طبّی اجزای جغد و خوک و استفاده ترکیبی از اجزای مختلف آنها برای درمان برخی از بیماری ها و حتی برای ایجاد محبت یا دشمنی در شخصی یا عقد شهوت، از طریق خوراندن دارو در طعام او صورت می گیرد. در طب حیوانی، تنوع ساختن انواع داروها از حیوانات و امکان استفاده آنها برای انواع و اقسام بیماری ها، بسیار شگفت است؛ اینکه چه مغزی پشت سر این قبیل مطالب بوده و بر اساس چه معیارهایی ساخته شده، فهمش دشوار است؛ اما حقیقت آن است که هزاران سال بشر به این خرافات عادت کرده و به عنوان اصول مسلم از آنها استفاده می کرد. در اینجا نمونه ای را می آورم تا با سبک و سیاق طب حیوانی - در نهایت بخشی از طب سنتی شامل طب گیاهی یا طب سنگ ها و... شد - آشنا شوید، مباد ذهن کهنه ای فکر کند بنده در حال پیچیدن نسخه هستم. عبارت زیر از کتاب ذخیره اسکندریه نسخه مجلس است:

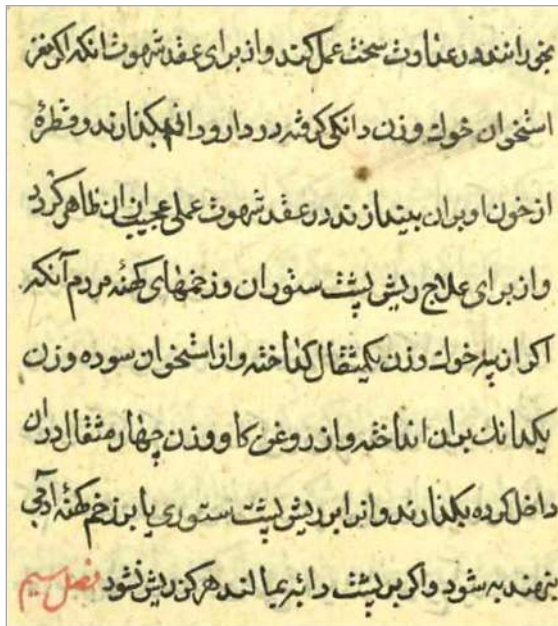
در فواید جغد و خوک از برای محبت:

آن است که اگر مغز سر جغد وزن دو دانگ بگدازد و از مغز استخوان خوک وزن دو حبه بر آن انداخته، بردارند و در طعام بخوراند، در دوستی سخت کارگر افتد.

و از برای عداوت آنکه اگر وزن دانگی از زهره جغد گرفته در دارودانی گرم کنند و وزن دو حبه از زهره خوک بر آن بیندازند، و در طعام بخوراند، در دشمنی عملی شدید از آن به وقوع آید.

و از برای استسقاء و سل اگر در خوردن گوشت جغد بیفزایند، در این هر دو بیفزایند در این هر دو مرض نافع شود.

و از برای علاج دیوانه آنکه اگر از مغز سر جغد به وزن دانگی بگدازند و از کافور سوده و خون زاغ از هر یکی به وزن دانگی در آن داخل کنند، و آن را در بینی دیوانه که طاقت و افاقت نداشته باشد به قدر دو حبه با سه قطره از آب شاه اسفرم بریزند، به شود و از دیوانگی برآید.



و از برای عداوت نیز آنکه اگر خون خوک وزن دانگی در دارودان کرده وزن دو حبه از زهره خوک بر آن بیندازند، و در طعام بخوراند، در عداوت سخت عمل کند.

و از برای عقد شهوت آنکه اگر مغز استخوان خوک وزن دانگی گرفته در دارودانی بگدازند و قطره‌ای از خون او بر آن بیندازند، در عقد شهوت عملی عجیب از آن ظاهر گردد.

و از برای علاج ریش سستوران و زخم‌های کهنه مردم آنکه اگر از پیه

خوک وزن یک مثقال گداخته، و از استخوان سوده وزن یک دانگ بر آن انداخته و از روغن گاو وزن چهار مثقال در آن داخل کرده بگدازند، و آن را بر ریش پشت سستوری یا بر زخم کهنه آدمی بهند، به شود. و اگر بر پشت دابه‌ای بمالند هرگز ریش نشود. فصل سیم، در فواید سگ سیاه دماغ او....

ستایش شاه اسماعیل صفوی از شاعری از سال ۹۱۸

اشعاری در مقدمه سعادت نامه که تاریخ منظوم پیامبر (ص) است، در ستایش از شاه اسماعیل صفوی (م ۹۳۰) آمده است که چند نکته مهم در آن مشاهده می‌شود؛ یکی اینکه او را مسیح دین

خیرالمرسلین می‌داند. دیگر اینکه پیروزی او را پیروزی آل علی می‌داند. اگر وفادار به معنای مطابقی این مفاهیم باشیم، نوعی گرایش مهدویت در آن وجود دارد. و دیگر اینکه شاعر در این مقطع زمانی، او را از آل علی می‌دانسته است. شاید هم هر دو بیت، معنای مجازی داشته باشد؛ یعنی او منجی دین اسلام و رواج‌دهنده مذهب آل علی است. تعبیر دیگری هم در هنرنمایی شاه اسماعیل برای دفاع از تشیع در این اشعار آمده است.

ز حق در کار ما اخفا و اظهار
ارادت گر نماید بی‌مدارا
کند بر خاک آب از سنگ آهنگ
وگر خواهی محیطی را به یک دم
پیایی بهر مهجور و مقرب
چو قومی را به دست غم سپارد
وگر لطفش به احسان گشت مایل
چنان کامروز خلق از دولت شاه
شه کشور گشا سلطان عادل
فلک یک پایه از معراج حالش
که رزمش سکندر گوش گیرد
دهد هر بینوا را مسند و تاج
اگر بر اطللس گردون ستیزد
دو حرف از کلک دولت روم و روسش
که ره هرجا که بود از قلعه سخت
... قلعه ازو دارد توهم
بود قوس قضا را رمح او تیر
محیطش قطره‌ای از رشح جام است
زبون پشه او پیل بدخواه
قدم داران اعدا را به هیجا
که دشمن کشی از شصت او تیر
بود در چشم خصم تیره احوال
دهد چون ساربانش محمل آهنگ

گهی لطفست و گاهی قهر در کار
برآید آب خضر از سنگ خارا
حبابش را نیاید شیشه بر سنگ
کشد موری که ماند تشنه لب هم
کند اسباب خیر و شر مرتب
بر ایشان خسرو ظالم گمارد
کندشان زیر دست شاه عادل
بشکر نعمت‌اند الحمد لله
که جوزا کرده تیغش را حمایل
قضا حکمی ز دیوان جلالش
فریدون را تبش بر دوش گیرد
به تاجش قیصر و فغفور محتاج
فشارد کانجمش چون قطره ریزد
فلک قد کرده خم در دستبوسش
گشاد آن را به نوک ناوک بخت
قدر زان چیده بر وی سنگ انجم
دم شمشیر او صبح جهانگیر
نهنگ از زهر قهرش تلخکام است
گرفته شیر را مور رهش راه
بکنده آب تیغ تیزش از جا
خطا هرگز نگردد همچو تقدیر
به دستش میل آتش نیزه آل
فلک زنگش سزد گل مهره زنگ

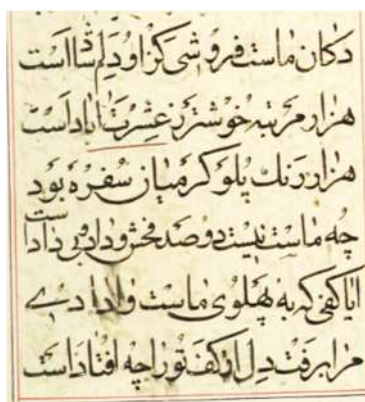
غباری ریخته از روی بامش
 ز سر تا پاست تأیید الهی
 سعادت خواندش خاقانی اعظم
 چراغ دودمان هفت کشور
 چو با قدرت شهنشاه جهانگیر
 رسد هر لحظه فتح بی دریغش
 بود شمشیر او را گاه و بیگاه
 زدود از هند و چین زنگ تباهی
 وحوش وادی مخفیش رام است
 نهان سنج است فهم نکته گیرش
 کنون بایست جمشید نهان بین
 خرد رشح هنر از جام او یافت
 ز مشرق صبح چرخش زر فرستد
 چو با شمشیر کین سر پنجه افراخت
 جوان را هیبت او پیر کرده
 بقا را گلشن خلقش بهشت است
 دلش مرآت صاف عالم آراست
 ز خوردی بر جگر چون زاده شیر
 چو گردون در بدایت بی توقف
 عناصر کامده سرمایه کار
 جهان گرمابه‌ای از ملک جاهش
 زمین شرمنده گردید از وقارش
 خطاب فکر او معموره اوست
 بود میم تجمل ماه بدرش
 ملایک روز کینش در مصافند
 سبق خوان چرخ از او از صفحه جاه
 سلاطین خراسان و عراقین
 دری از غیب بر رویش گشادند

سپهر هفتمین گردیده نامش
 دهد نصرت بر این معنی گواهی
 نه خاقان بلکه توفیق مجسم
 شهنشه شاه اسماعیل حیدر
 که حکم اوست نقش لوح تقدیر
 عدو خارد پس گردن ز تیغش
 زبان زد آیت نصر من الله
 علم زد بر سفیدی و سیاهی
 زیانش را لسان الغیب نام است
 نماند هیچ پنهان بر ضمیرش
 که شستی دست از جام جهان بین
 فلک جام زر از انعام او یافت
 شبانگه سوی مغرب سرفرستد
 به هفت اندام گردون لرزه انداخت
 ز بیم او قضا تغییر کرده
 عدو را زخم تیغش سرنوشت است
 کفش بحری ز خطها موج پیدا است
 مخالف افکن از اول چو شمشیر
 زمین آورده در تحت تصرف
 ز ملک او بود یک چار دیوار
 به شب در نیر آتش بس گوازش
 عرق بر رخ دوید از جویبارش
 که در فکر خطا بودن نه نیکوست
 سپهر صفر هیأت جرم قدرش
 رجال الغیب گردش در طوافند
 کند روشن چراغی هر سحرگاه
 شدندش خاک ره بالرأس و العین
 سرای عالمش در بسته دادند

زمین کرد از عدو همچون کف دست	گشاد تیر را چون کف فرو بست
خطا و روم را بر یکدگر دوخت	چو رخ از ناوک اندازی بر افروخت
مسیح دین خیرالمرسلین است	کشیده تیغ در احیای دین است
علی المرتضی آمد دگر بار	به عالم گوئیا در دفع اشرار
جهان آل علی را شد مستخر	علم شد بار دیگر تیغ حیدر
علم ناحق بپا بودش نگون ساخت	عدوی آل احمد را زبون ساخت
رواج ذوالفقار حیدری داد	به ضرب تیغ دین را یآوری داد
به لعن و طعن دشمن یافت توفیق	قدم زد دولتش در راه تحقیق
سمک در زیر و در بالا سماک است	الهی تا بقای آب و خاک است
به زیر حکمش از مه تا به ماهی	سرافرازی و هش ز اورنگ شاهی
علی و آل یارش گاه و بیگاه	ز مهر اکیل بر سر، تخت از ماه

بندی در اهمیت ماست از رساله ماستیه، سروده شده برای ناصرالدین شاه

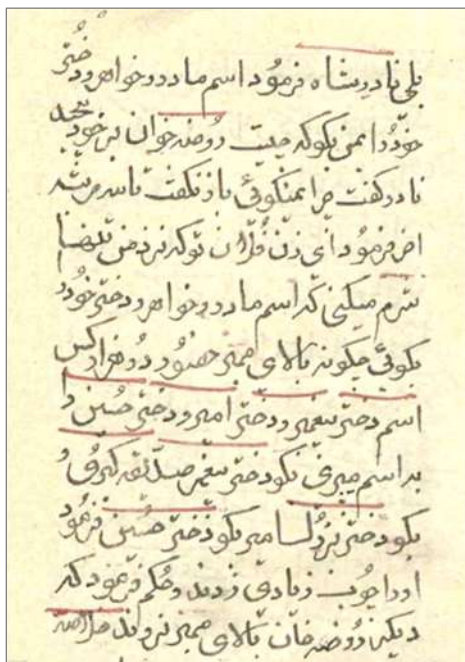
هزار مرتبه خوش تر ز «عشرت آباد» است	دکان ماست فروشی کز او دلم شاد است
چُه ماست نیست دو صد فحش و	هزار رنگ پلو گر میان سفره بود
مرا برفت دل از کف، تو را چه افتاد است	ایا کفی که به پهلوی ماست وادادی
ز پیوزم آب روان همچو شط بغداد است	سخن ز ماست حلّه شبی برفت هنوز
شب عروسی او خوش به حال داماد است	عروس را بکنند گر کسی ز ماست بزک
نه بر کفی که سراسر کف و پف و باد است	بزن به ماست که باشد چو سنگ محکم و
که اسم حضرت او قاف پس از صاد است	جواب شعر کسی گفت این غزل جنت



نادرشاه و کنترل روضه خوان‌ها

نکته زیر در صدق الکلام آمده است:

چنانچه در زمان نادرشاه هر روضه خوانی [کذا] که بالای ممبر [کذا] می‌رفت، روضه می‌خواند، پایین که می‌آمد او را نسق می‌نمود؛ تا روزی روضه خوانی رفت بالای ممبر و از ترس نادر چیزی نگفت. همین قدر گفت: حضرت فاطمه چنین فرمودند و زینب خاتون و سکینه خاتون چنین و چنان فرمودند.



از ممبر که پایین آمد، او را طلبید، فرمود: روضه خود را خواندی؟ [کذا]: عرض کرد: بلی، نادرشاه فرمود: اسم مادر و خواهر و دختر خود را به من بگو که چیست؟ روضه خوان بر خود پیچید. نادر گفت: چرا نمی‌گویی؟ باز نگفت تا سه مرتبه، آخر فرمود ای زن فلان! تو که نزد من تنها شرم می‌کنی که اسم مادر و خواهر و دختر خود را بگویی، چگونه بالای ممبر حضور دو هزار کس اسم دختر پیغمبر و دختر امیر و دختر حسین را به اسم می‌بری؛ نگو دختر پیغمبر صدیقه کبری، و بگو دختر بزرگ پیامبر، بگو دختر حسین فرمود. او را چوب زیادی زدند و حکم فرمود که دیگر روضه خوان که بالای ممبر [کذا] نروند.

۴۸

آینه پژوهش | ۲۱۴
سال ۳۶ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۴

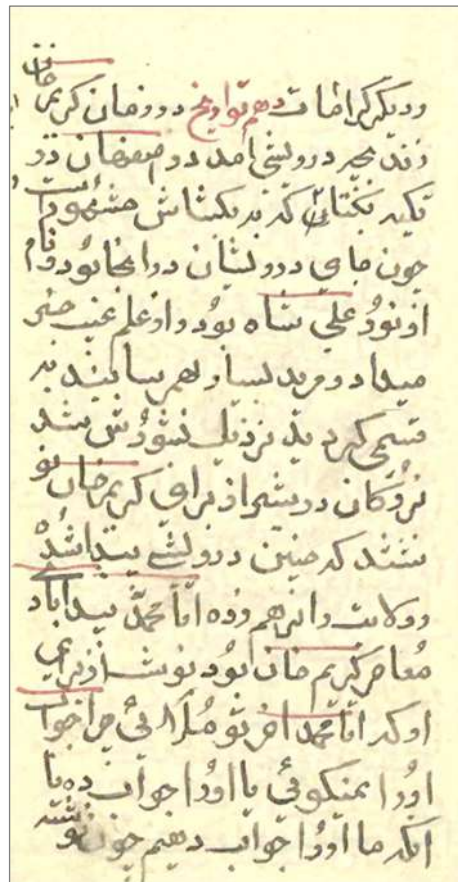
نورعلی‌شاه و آقا محمد بیدآبادی

حکایت زیر در صدق الکلام (ص ۱۸۲) آمده است:

در زمان کریم‌خان زند بچه درویشی آمد در اصفهان، در تکیه بکتا که به بکتاش مشهور است، چون جای درویشان در آنجا بود، و نام او نورعلی‌شاه بود و از علم غیب خبر می‌داد، و مرید بسیار بهم رسانید، به قسمی گردید که نزدیک به شورش شد. بزرگان در شیراز [شاید: اصفهان] از برای کریم‌خان نوشتند که چنین درویشی پیدا شده و ولایت را بر هم زده. آقا محمد بیدآبادی معاصر کریم‌خان بود، نوشت از برای او: آقا محمد! آخر تو ملایی، چرا جواب او را نمی‌گویی؟ یا او را

جواب ده یا آنکه ما او را جواب دهیم. چون نوشته به آقامحمد رسید، آدم خود را طلبید و سه چوبه تیر به او داد و گفت می روی نزد درویش، تیر اول را به او می اندازی، ردّ می کند، تیر دوم را می اندازی ردّ می کند، تیر سیم مینداز، بگو به درویش که آقامحمد گفت: اگر از این ولایت بیرون رفتی که هیچ، والا تیر سیم را می اندازم. آدم آقامحمد رفت نزد درویش، دو تیر را انداخت، ردّ نمود. تیر سیم را پیغام داد. چون درویش این

را شنید، پوست خود را برداشت و تکان داد و رفت و گفت: آقامحمد نگذاشت ما دو روزی در این ولایت بسر ببریم. خلاصه رفت رو به کرمان. خلق متحیر شدند از این سه تیر و عمل آقامحمد. عرض کردند آقا، بفرمایید که باعث تیر سیم که برخاست و رفت چه بود؟ فرمودند: تیر اول شریعت بود و شریعت را طی کرده بود. تیر دوم طریقت بود و طریقت را هم طی کرده بود. و ردّ تیر نمود و درس حقیقت را نخوانده بود، این بود که رفت. بحمد الله هر سه با من است. این در کرمان بود تا کریم کشته شد. به روایتی فوت شد و آقامحمد خان پادشاه گردید، و بعد از او که در قلعه شیشه کشته شد، در سنه ۱۲۱۰ بود و در همان سنه فتحعلی شاه به تخت نشست و در سنه ۱۲۱۱ رو به اصفهان آمد، جهت آنکه حسین قلی یاغی شده بود. آمد دفع او را بکند. علمای کرمان او را گرفتند و در نزد



فتحعلی شاه فرستادند که این مرتد شده، علما اجماع نمودند، و رفتند نزد فتحعلی شاه که او را بکشد. شاه قول ایشان را سند ندانست. فرمود: شماها قول میرزای قمی را قبول دارید؟ همه گفتند: بله، او بزرگ و رئیس ماست. فتحعلی شاه فرمود ما او را نزد میرزا می فرستیم؛ اگر مرتد است، او بکشد. علما قبول کردند. فتحعلی شاه او را با ده سوار روانه نمود به یک منزلی قم که رسید، نورعلی شاه از سواران اذن خواست که مرا آب ضرور [در اصل: زور] شده، بگذارید بروم در حمام. سواران اذن ندادند تا آنکه سه دفعه اظهار نمود، قبول نکردند. یک دفعه دیدند او غایب

شد. از هر طرف به تفحص او شدند، ناگاه دیدند از حمام بیرون آمد تر و تازه. خلاصه او را بردند نزد جناب میرزا. مدت سه ماه میرزا او را نگاه داشت، و آنچه می‌بایست بفهمند فهمیدند. بعد اذن از برای فتحعلی شاه نوشتند، و فرمودند که اصل اسلام همین است که درویش دارد. منظور از مطالب این است که هرکه ریاضت و تزکیه نفس نماید، به این مراتب می‌رسد.

پیشگویی یک منجم درباره ظهور مهدی^(ع) در سال ۱۰۷۴ ه.ق.

محیی‌الدین لاری، منجم دوره صفوی در کتاب سراج السالکین مطلبی در ارتباط با شرایط نجومی و زمینه ظهور مهدی بیان می‌کند که جالب است. او می‌نویسد:

اما آنچه مؤلف بر این است، در شب چهارشنبه پانزدهم شهر شعبان سنه هزار و هفتاد و سه [۱۰۷۳] عالم نو خواهد شد، و طالع سال عالم میزان به بیست و شش درجه و هشت دقیقه است، و عاشر برج سرطان به بیست و نه درجه و پنجاه دقیقه مستولی بر طالع کوكب زحل به شرکت زهره، و مستولی بر مرکز عاشر آفتاب و مبتدئ در صورت طالع کوكب زحل؛

و در شب سه‌شنبه نوزدهم ربیع هزار و هفتاد و چهار [۱۰۷۴] قران علویین است در برج قوس و مستولی در این قران در هر دو فلک زحل و مستولی بر جز و قران مشتری به شرکت زهره؛

و در این سال انتقال دور است به اعتقاد جمهور منجمین به زحل. در این سال اکثر اموری که قران کبرای قوسی نزد بعضی و قران عظمی نزد بعضی، اقتضا کرده باشد، به ظهور آید، و صاحب قران عظمی یا کبری در مدت این قران ظهور کند؛

و صاحب قران ظن غالب آن است که مهدی موعود باشد، و بعضی گفته‌اند که علامت ظهور مهدی آن است که جبرئیل علیه‌السلام به صورت انسانی یک پای بر خانه کعبه و یک پای بر بیت‌المقدس نهد، و ندا کند چنان که خلق بشنوند که «أتی امرالله»؛

و گویند «یوم یسمعون الصیحة بالحق، ذلک یوم الخروج» اشاره به خروج مهدی^(ع) و صیحه جبرائیل است؛

و چون مهدی بیرون آید، عیسی از آسمان فرود آید و خاتم اولیاء قایم مقام او بر آسمان رود، و عیسی قایم مقام او بر زمین باشد، و ولایت ختم شود.

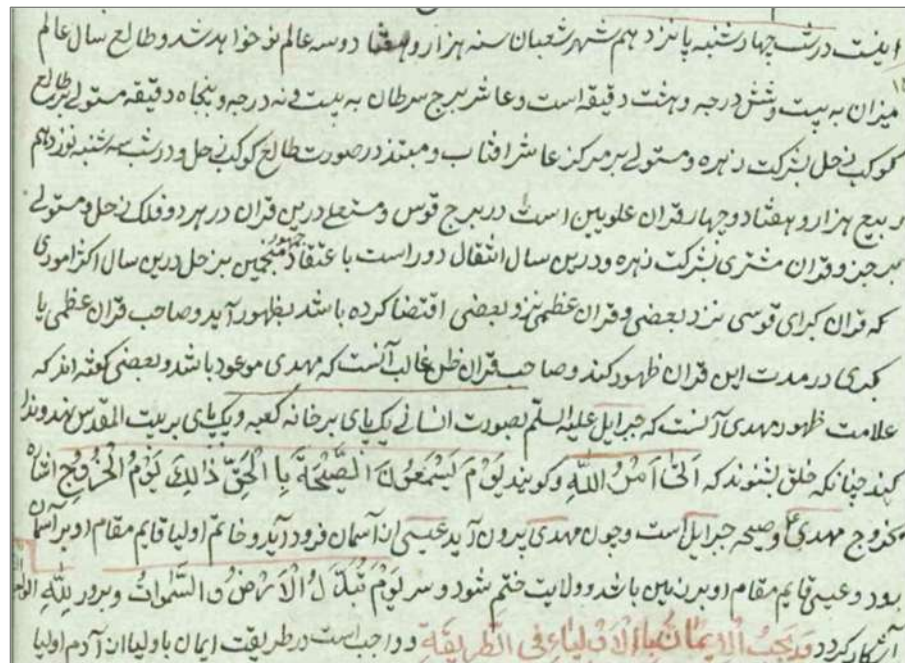
و سر «یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار» آشکار گردد.

۵۰

آینه پژوهش | ۲۱۴

سال ۳۶ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۴



ای سُرخ لبک به ماه ماند رُویت / کدبانو من طلاق داده شُویت

بیتی زیبا در یک متن فقهی حنفی به مناسبت بیان یک حکم فقهی درباره طلاق آمده است: مردی مست خطاب به زنش به فارسی این بیت را می گوید و بحث این است که آیا نتیجه آن طلاق این زن است یا خیر؟

سکران قال لامرأته بالفارسیة: بیت

ای سُرخ لبک به ماه ماند رُویت کدبانو من طلاق داده شُویت

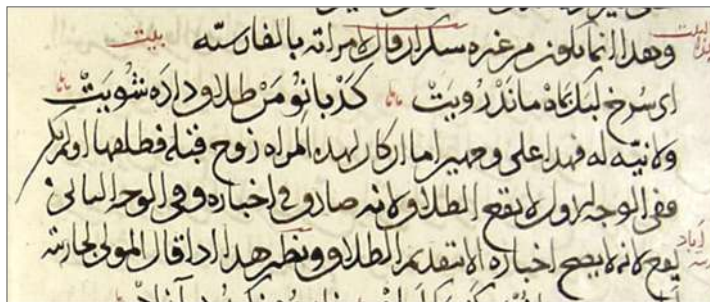
ولانية له، فهذا على وجهين.

اما إن كان لهذا المرأة زوج قبله فطلقها، أو لم يكن. ففي الوجه الاول لاتقع الطلاق. لانه صادق في إخباره. و في الوجه الثاني يقع، لانه لا يصح إخباره إلا بتقديم الطلاق.

سؤال کننده گوید: او این شعر را گفت، اما نیت ندارد.

[پاسخ این است که] این دو حالت دارد: اول اینکه این زن، قبلاً شوهری داشت و او را طلاق داده است. طبعاً آن مرد با گفتن این بیت، او را طلاق نداده، بلکه خبری از گذشته نقل کرده است. اما

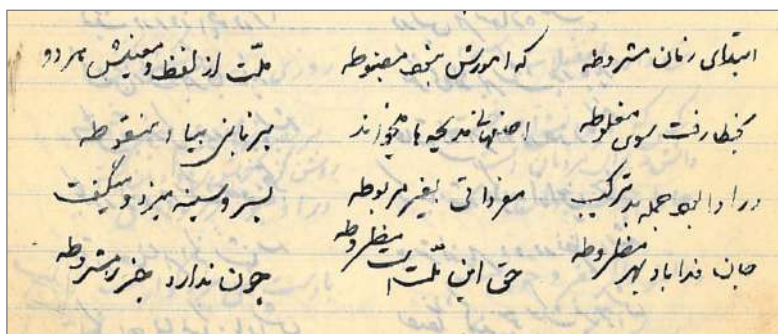
اگر زن سابقه ازدواج - طلاق ندارد - با گفتن این بیت، طلاق واقع می شود؛ زیرا این که خبری که او در این بیت داده، وقتی صادق است که زن را طلاق داده باشد، و در این صورت طلاق واقع می شود [کتاب الفتاوی الحسامیه].^۱



شعری از صفایی مبارکه ای

از سید محمد علی مبارکه ای منبری دوره رضاشاه و متوفای ۱۳۲۵ شمسی دیوانی برجای مانده است که او خود را با تخلص صفایی یاد می کند. بندی از آن در نقد مشروطه و البته طنز است:

ابتدای زمان مشروطه	که امورش نبود مضبوطه
ملت از لفظ و معنی هر دو	به خطا رفت سوی مغبوطه
اصفهان مدیحه ها می خواند	به زبانی به یاء منقوطه
در ادا بود جمله بد ترکیب	مفرداتی بغیر مربوطه
به سر و سینه می زد و می گفت	جان فدا باد بهر مضبوطه
حق این ملت است مضبوطه	چون ندارد خبر ز مشروطه



۱. با تشکر از جناب آقای عباس سبزی که تصویر این نسخه را برای بنده فرستادند.

شاه طهماسب و حمایت از تألیف کتابی در پزشکی

عمادالدین محمود بن مسعود شیرازی از پزشکان قرن دهم هجری است که اثری با عنوان المركبات الشاهیه برای شاه طهماسب نوشته است. رساله افیونیه او دربارهٔ تریاک چاپ شده و وی آثار دیگری هم در طب نوشته است که یکی از آنها رساله ینبوع فی علم الطب است که آن را در سال ۹۸۱ نوشته و به شاه طهماسب تقدیم کرده است.

المركبات الشاهیه به زبان عربی و برای شاه طهماسب نوشته شده است. اینکه در علم پزشکی همچنان از زبان عربی استفاده می‌شود، کمی شگفت به نظر می‌رسد. اگر در علوم دینی بود، این شگفتی در کار نبود. به هر حال، تسلط او بر عربی تا همین حد هم جالب توجه است. نسخه‌ای از این کتاب به شماره ۱۵۸۱ در کتابخانه مجلس موجود است که از پایان ناقص است و آنچه مانده حوالی ۳۴۰ صفحه است.

در مقدمه این کتاب، به استفاده و ثبت تجربه بیست ساله پزشکی خود اشاره می‌کند؛ همین‌طور به کتاب‌هایی که مطالعه کرده و نیز به شاگردی پدرش که او نیز گویا پزشک شاه عباس بوده است. از پدرش که استادش هم هست، با تعبیر «والدی و استادی و استنادی» یاد می‌کند و می‌افزاید که جمع فراوانی از دانش پژوهان نیز کتب پزشکی را نزد خودش خوانده‌اند.

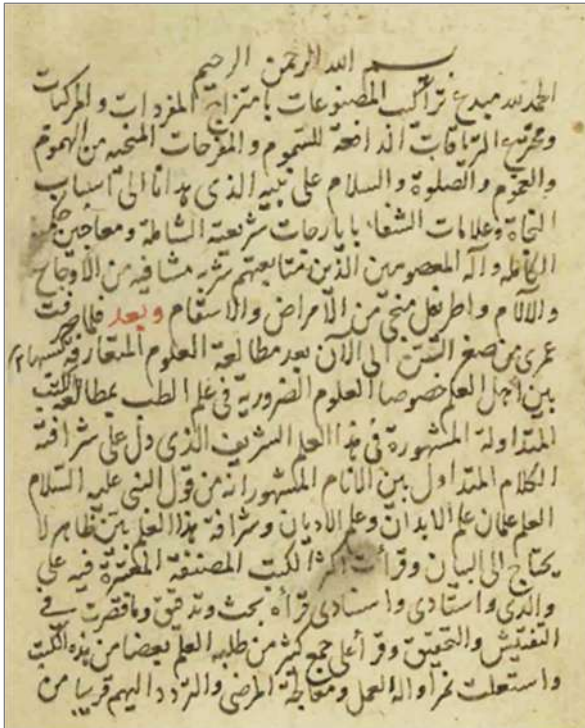
در مقدمه المركبات، به دو قسم علم طب، طب علمی و طب عملی اشاره کرده و آنها را از یکدیگر تفکیک می‌کند و این هم در تعریف علم طب نکته قابل توجهی است.

این کتاب به جز حدیث مشهور العلم علما، علم الابدان و علم الادیان، هیچ رنگ دینی ندارد و در هیچ کجای آن به احادیث طبّی استناد نکرده است.

وی در این مقدمه، اشاره به حمایت شاه طهماسب می‌کند؛ از اینکه در میانه تألیف این کتاب درمانده شده و آن را به خاطر مشکلات رها کرده است و کسی او را راهنمایی کرده تا نزد شاه طهماسب برود. طبعاً مقصود این است که کتاب را به نام او بنگارد و حق التألیفی بابت آن دریافت کند.

القاب قابل توجهی برای طهماسب به کار می‌برد که افزون بر جنبه‌های دینی و مذهبی، کمی متفاوت با تقدیم‌نامه‌های دیگر است و سعی کرده است در این باره از بلاغت و بدیهه‌گویی خود استفاده کند. وی یکی از ویژگی‌های سلطنت او را طولانی بودن آن می‌داند و می‌گوید که «و ایام سلطنته أطول من سلسلة الزمان». عبارت وی در مقدمه چنین است:

و بعد فلما صرفت عمری من صغر السن الى الان بعد مطالعة العلوم المتعارف بين اهل العلم، خصوصا العلوم الضرورية في علم الطب بمطالعة الكتب المتداولة المشهورة في هذا العلم الشريف، الذي دلّ على شرافته الكلام المتداول بين الانام المشهور انه من قول النبي عليه السلام: العلم علمان علم الابدان و علم الاديان. و شرافة هذا العلم بيّن ظاهر، لا يحتاج الى البيان؛ و قرأت اكثر الكتب المصنفة المعتمدة فيه على والدي و استادی و استنادی قراءة بحث و تدقيق، و ما قصّرت في التفتيش و التحقيق، و قرأ علىّ جمع كثير من طلبة العلم بعضا من هذه الكتب و استعملت ... العمل و معالجة المرضى و التردد قريبا من عشرين سنة، أردت أن أرّتب كتابا جامعا في علم الطب و اورد فيه قسمي الطب العلمي و العملي، و تشريح الاعضاء المفردة و المركبة و الادوية، مغنيا عن أكثر الكتب المصنفة في هذا العلم، قريبا الى الفهم، خاليا عن العبارات المغلفة و اللغات المعضلة؛ و شرعت في تأليفه حتى بلغ الى مبحث التشريح، عَـضِل اللسان، و لكثرة تصارييف الدهر و حوادث الزمان و الاشتغال بامور الدنيا لكسب الضروريات المحتاجة اليها الانسان وقع في معرض التوقف، فتأملت كثيرا لأسلك طريقا يحصل لي في فراغ البال، و اعود الى اتمام ذلك المقالة. فألهمني قائد مسلك التوفيق و مرشد طريق



التحقيق أن اتوجّه الى سُدّة الخاقان الاعظم الاعدل الافخم مشيّد مراسم الدين القويم ممهّد مباني الشرع المستقيم، ناصب رايات النصفة بعد اندراسها، مظهر آيات العدالة بعد انطماسها مالک رقاب اعظم السلاطين شرقا و غربا، ناشر العدل في اقطار الارضيين بعدا و قربا، مبارز الخلافة و السلطنة و العدالة و الشجاعة و العزّ و الاقبال و الاجلال و الاحسان السلطان ابن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد الله تعالى في

الخافقین ملکه و خلافته و سلطانه، و افاض علی المشرقین عدالته و نصفته و برّه و احسانه، فاهدیت الی حضرته العلیة و عتبه السنیه بقرابادین جامع بجمیع انواع المركبات المعتبرة المستعملة عند الحکماء و الاطباء المتقدمین و المتأخرین، و أضفت الیه أشياء لیست مدونة ی کتاب من مخترعات أطباء الفارس و غیرهم، و أوردت فیہ نسخة الشابورقان من تراکیب اهل الهند و أضفت الیه بعض المجربات لاستادی، و ما جرّبه فی ايام الاشتغال بالمعالجة، و سَمّیته بالمركبات الشاهیه، مسؤولاً من الكرام أين ينظروا الیه نظر الاصلاح و العفو، و یعفوا عن الخلل و النسیان و السهو. [سپس ابواب کتاب را شرح می دهد].

از جهالت این زمان او خوار گشت!

اشعار زیر حس یک شاعر دورهٔ اخیر قاجار و پهلوی اول با نام سید مهدی خان بدایع نگار «لاهوتی» است؛ حسی که بسیاری از نخبگان و تحصیل کردگان آن عصر - شاید امروز داشتند. وی که فردی مذهبی است، اساساً این اشعار را در وصف عقب ماندگی ایرانیان در مقایسه با اروپا سروده است. او با این وجود، جنبهٔ الهیاتی آن را که شاید کسی فکر کند خداوند تبعیض میان مردمان گذاشته حل کرده و معتقد است که فیض الهی یکسان بوده و با این حال اروپایی ها از آن استفاده خوب کرده اند و ایرانیان بهره ای از این فیض عمیم نبرده اند. وی به طرز شگفتی به اندیشه های سیاسی سلاطین که خود را خداوند زمان برای این مخلوق ایرانی می دانند اشاره می کند و نیز این برخورد که علما هم اگر کسی به جز فقه و اصول علم دیگری بخواند، او را تکفیر می کنند. وی هم زمان به رواج راه آهن و آیروپلان در اروپا می پردازد و از تلگراف بیسم و باسیم یاد می کند. وی عنوان شعر خود را «در شکایت از اینکه ایرانیان در هنر عقب ماندند» گذاشته است:

آن که هرگز او نگنجد در خیال	آن خداوند قدیم ذوالجلال
مردمش بردند از صنعت ثمر	در اروپا کرد ظاهر او هنر
لطف حق بر خلق می باشد عمیم	گرچه آمد فیض یکسان از کریم
اهل ایران آن چنان هستی که بود	در پی نعمت اروپا رفت زود
بهر اخذ علم هم شایسته اند	قدر فیض و رحمتش دانسته اند
تحت قانون گشت آداب و رسوم	مملکت آباد کردند از علوم
در هوا راندند بس آئرپلان	راه آهن را به هر شهری عیان
او به مشرق گیرد از مغرب خبر	تلگراف سیم و بی سیمش نگر
جهل را بر علم او مانع نکرد	صورت انسانیش ضایع نکرد

لیک ایرانی به جز جنگ و جدال
از سلاطین راه تحصیل و هنر
پادشه خود را خداوند زمان
قاضیان از علم فقه و از اصول
از کسی علم دگر ظاهر چو گشت
راه هر علمی به ایران بسته شد
متصل بودند این مردم به جنگ
حال چون بیدار گشتندی ز خواب
جمله دولت‌ها از آن‌ها برترند
دولت ایران که چون سالار بود
از جهالت این زمان او خوار گشت
او بغیر خویشتن محتاج شد
ورنه نزد حق همه یکسان بدند

کی برفتی در پی کسب کمال!
بسته شد بر خلق ایران سر بسر
بهر این مخلوق دانستی عیان
قصد خود از شاه بنمودی حصول
خلق می‌گفتند او کافر بگشت!
جان دانا هر زمان زین خسته شد
صحبت جمله بد از توپ و تفنگ
شب گذشته روز هست و آفتاب
هر جهت بینی که این‌ها مضطربند
سایر شاهان به نزدش خار بود
مبتلای مردم اشرار گشت
مثل کشتی غرق در امواج شد
جهل بگزیدند و ظلم اینان شدند

در شکایت از اینکه ایرانیان

در هنر عقب‌ماندند

آت خداوند قدیم ذوالجلال
در اروپا کرد ظاهر او هنر
گرچه آمد فیض یکسان از کریم
دری نعمت اروپا رفت زود
قدر فیض و رحمتش دانسته اند
مملکت آباد کردند از علوم

آنکه هرگز اونکنجد در خیال
مردمش بردند از صنعت نمر
لطف حق بر خلق میباشد عمیم
اهل ایران آنچنان هستی که بود
بهر اخذ علم هم شایسته اند
تحت قانون گشت آداب و رسوم